

همایون نامه زجاجی و شاهنامه

سجاد آیدنلو*

چکیده

همایون نامه منظومه ای به بحر متقارب و در حدود شصت هزار بیت است که سراینده ای به نام زجاجی آن را در سده هفتم سروده است. موضوع این اثر با ولادت پیامبر (ص) و رویدادهای صدر اسلام آغاز می شود و با گزارش تاریخ اسلام و ایران تا روزگار ارسلان بن طغرل سلجوقی - البته با افتادگی هایی در روند روایت حوادث - ادامه می یابد. این منظومه دو بخش دارد و تنها نسخه فعلاً شناخته شده از نیمه دوم آن ناقص است و ابیات در پایان ناتمام مانده است. همایون نامه به رغم قدمت و حجم آن از منظومه های نسبتاً ناشناخته و کمتر توجه شده ادب فارسی است. در این مقاله موضوع توجهات آن به فردوسی و انواع تأثیراتش از شاهنامه - که الگوی ادبی این اثر و همه منظومه های هم وزن آن پس از سده چهارم است - در سه بخش: ۱. فردوسی و شاهنامه در همایون نامه ۲. نام ها و داستان های شاهنامه / شاهنامه ای در همایون نامه و ۳. تأثیر و تقلید زجاجی از سبک فردوسی، بررسی شده است. همچنین با ذکر و تحلیل شواهد گوناگون نشان داده شده که زجاجی آشنایی دقیقی با زبان و محتوای حماسه ملی ایران داشته و با وجود نقد شخصیت ها و داستان های پیش از اسلام (مغانه) آن و دعوت مخاطبانش به توجه به اخبار دینی و مذهبی به جای آن ها، به ادبیت سخن فردوسی معترف و معتقد بوده و بسیار از آن متأثر شده است.

واژه های کلیدی

همایون نامه، زجاجی، شاهنامه، فردوسی، نقد شاهنامه، تأثیر و تقلید.

مقدمه

حکیم زجاجی سراینده سده هفتم و منظومه بلند دینی - تاریخی او، همایون نامه، ظاهراً از گمنامان و ناشناخته های تذکره ها و متون ادبی گذشته است و به رغم حجم و تفصیل اثرش گویا در تذکره های معروف فارسی یادی از او و همایون نامه اش نیست. تا جایی که نگارنده بررسی کرده نخستین بار در برخی کارها و تحقیقات معاصران به صورت

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اورمیّه aydenloo@gmail.com

کلی و کوتاه از این شاعر و متن مهم نام رفته است (از جمله، ر.ک. آقا بزرگ، ۱۴۰۳: ۲۵/۲۴؛ استوری، ۱۳۶۲: ۷۷۷/۲ و ۴۵۳؛ حبیبی، ۱۳۳۱: ۵۵۹-۵۵۴؛ خیام پور، ۱۳۶۸: ۱/۴۱۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «زجاجی»؛ منزوی، ۱۳۵۳: ۶/۴۵۴۶). غیر از مقاله مذکور از عبدالحی حبیبی و گفتار دیگری از مصحح همایون نامه (ر.ک. پیرنیا، ۱۳۷۵: ۸۰-۶۵)، پس از تصحیح و چاپ این اثر (بخش دوم در سال ۱۳۸۳ و بخش نخست در سال ۱۳۹۰) بود که در یکی دو جا- و باز غالباً کوتاه- به منظومه همایون نامه توجه شد.^۱ این گمنامی و کم توجهی موجب شده است که حتی در کتاب‌ها و مداخلی که در سالیان اخیر درباره تاریخ ادبیات فارسی و منظومه‌های پیرو شاهنامه نوشته شده، زجاجی و همایون نامه فراموش شود. همایون نامه منظومه مفصلی به بحر متقارب است که ظاهراً در حدود شصت هزار بیت دارد^۲ (ر.ک. حبیبی، ۱۳۳۱: ۵۵۴) و موضوع آن با گزارش ولادت پیامبر اکرم (ص) و رویدادهای صدر اسلام آغاز می‌شود و تا وفات حضرت محمد (ص) ادامه می‌یابد. این بخش مربوط به نیمه نخست منظومه است و نیمه دوم در یگانه نسخه فعلی شناخته شده متن با حوادث تاریخ اسلام در روزگار عبدالملک بن مروان و حجاج و... آغاز می‌شود که دنباله موضوعی - منطقی نیمه نخست نیست و در آغاز آن افتادگی‌هایی هست. این نیمه با روایت برخی اخبار خلفای اموی و عباسی ادامه می‌یابد و بعد به تاریخ ایران از پادشاهی گیومرث تا نبرد ارسلان بن طغرل سلجوقی با برادرش محمد می‌پردازد و به صورت ناتمام به پایان می‌رسد. دانسته نیست که ناقص رها شدن منظومه به سبب درگذشت زجاجی است و یا این که در تنها دست‌نویس موجود از این نیمه - که البته متأخر و کتابت سال ۱۰۹۲ ه.ق. است (در این باره، ر.ک. حبیبی، ۱۳۳۱: ۵۵۵-۵۵۴؛ زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۵ مقدمه) - آغاز و پایان افتادگی دارد یا نه.

در هر حال این اثر به لحاظ موضوعی از منظومه‌های دینی و تاریخی پیرو شاهنامه است و در متن ابیات آن اشاره آشکاری به نامش وجود ندارد ولیکن در سرعنوان/ سرنویس یکی از بخش‌های نیمه نخست آن در نسخه متن، «همایون نامه» نامیده شده است (ر.ک. زجاجی، ۱۳۹۰: ۲۱) و خود زجاجی هم در بیتی گفته است:

بگویم من این نامه بی همال چو نامش همایون گرفتم به فال

(زجاجی، ۱۳۹۰: هفده مقدمه)

بر این اساس این منظومه در فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌های معدودی که از آن یاد کرده‌اند و نیز متن مصحح اثر، «همایون نامه» خوانده شده است. همان گونه که نگارنده در جای دیگر احتمال داده شاید «همایون نامه» نامیده شدن این منظومه به احترام و مبارکی موضوع بخش اول آن باشد که سرگذشت رسول اسلام (ص) و آراسته به نام همایون ایشان است (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۲: ۵۷).

تاریخ آغاز و پایان نظم همایون نامه دقیقاً معلوم نیست اما زجاجی در یک جا از پنجاه و هشت سالگی خویش سخن گفته است که اگر سال تولد وی احتمالاً (۶۰۸ ه.ق.) باشد نشان می‌دهد در حدود سال (۶۶۶ ه.ق.) مشغول کار نظم کتاب بوده و چون در جاهای دیگر به شصت و هفت و شصت و هشت سالگی خود هم اشاره کرده می‌توان گفت این کار ده سال بعد از آن (سال‌های ۶۷۶ و ۶۷۵ ه.ق.) نیز ادامه داشته است (ر.ک. زجاجی، ۱۳۸۳: ۲۶-۲۵ مقدمه؛ زجاجی، ۱۳۹۰: بیست و شش مقدمه). زجاجی در بیتی در نیمه نخست منظومه گفته که بیش از بیست سال است که سرگرم سرایش آن است (ر.ک. زجاجی، ۱۳۹۰: بیست و هفت مقدمه) و این با در نظر داشتن حجم متن پذیرفتنی است. فعلاً تنها منبع بعضی آگاهی‌های اندک درباره سرگذشت و احوال ناظم همایون نامه اشارات موجود در منظومه

است. مطابق با این گفته‌ها زجاجی در سال (۶۰۸ ه.ق.) زاده شده و در (۶۹۷ ه.ق.) هنوز زنده بوده است. تخلص «زجاجی» به دلیل شغل شیشه‌گری وی انتخاب شده که دنباله پیشه پدرش بوده و کنیه اش ابونصر و صاحب پسری به نام سلیم نیز بوده است. او خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و صدرالدین زنجانی را مدح کرده و در ایام کهنسالی (پس از ۶۷ سالگی) در مزار چرنداب تبریز خلوت گزیده است. از اقامت زجاجی در تبریز به یقین نمی‌توان گفت که او زاده و اهل این شهر نیز بوده یا این که در اواخر عمر به آنجا رفته است. وی در روزگار پیری و گوشه نشینی تنگدست و پریشان حال بوده است و از این روی همسر و یارانش به او بی‌توجه شده بودند (ر.ک. زجاجی، ۱۳۸۳: ۲۸-۱۶ مقدمه؛ زجاجی، ۱۳۹۰: بیست و سه، بیست و چهار و سی و یک مقدمه). از حکیم زجاجی در تاریخ جهانگشای جوینی هم یاد شده است (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۸: ۲۰۲/۲) و در فرهنگ جهانگیری ابیاتی از همایون نامه اش به عنوان شاهد برخی لغات آمده است (ر.ک. زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۶ مقدمه).

اگر شمار ابیات همایون نامه حدود شصت هزار بیت باشد این اثر را بعد از ظفرنامه حمدالله مستوفی (۷۵ هزار بیت) باید بلندترین منظومه دینی - تاریخی پس از شاهنامه و پیرو آن دانست که تا امروز شناخته و چاپ شده است. البته همان گونه که گذشت این متن به رغم تفصیل و قدمت آن چندان شناخته شده نبوده و هنوز هم نیست و تصحیح و چاپ دو مجلد آن نیز با فاصله صورت گرفته است؛ بدین معنی که نخست نیمه دوم آن در سال ۱۳۸۳ و هفت سال بعد نیمه نخستش در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است. با این حال این منظومه طولانی و قدیمی از جنبه‌های مختلف نیازمند تحقیق و رسیدگی است و نگارنده در این مقاله به یکی از این ابعاد/ موضوعات یعنی چگونگی توجه زجاجی به فردوسی و شاهنامه خواهد پرداخت. نظر به جایگاه تابناک شاهنامه در تاریخ فرهنگ و ادب ایران و سنت تقلیدها و تأثرات گوناگون از آن در ادب حماسی پس از فردوسی (منظومه‌های پهلوانی، دینی - مذهبی و تاریخی) فرض و انتظار بر این است که در متن حجیمی مانند همایون نامه هم - که مفصل‌تر از خود شاهنامه است - اشارات و توجهات متنوعی به فردوسی و شاهنامه و تأثیرپذیری‌های متعددی از آن یافته شود که این گونه نیز هست.

۱. فردوسی و شاهنامه در همایون نامه

زجاجی به مناسبت‌های مختلف (از جمله تضمین مصراع یا بیتی از شاهنامه) نام فردوسی و شاهنامه را ذکر کرده و با صفات گوناگون، هنر سخنوری او و مقام والای حماسه ملی ایران را ستوده و برای حکیم توس دعا کرده است:

مگر بهر او گفت طوسی نژاد که در خلد با آفریننده باد

(۳۰/۱۷/۱)^۳

ز فردوسی آن کو هنرپرور است یکی بیت بشنو به جان درخور است

(۷۷/۲۲۸/۱)

چه خوش گفت فردوسی سحرسنج نیابد کسی گنج، نابرده رنج

(۲۸/۳۵۰/۱)

اگر بنگرد سوی این نامه شاه رسد همسر شاهنامه به ماه

(۲۴/۴۵۲/۱)

اگر چند فردوسی بی نظیر
 از این پادشاهان سخن گفته بود
 کسی خوبتر زان نگوید سخن
 چه خوش گفت فردوسی نامور

ابوالقاسم آن نامدار خطیر
 به الماس معنی گهر سفته بود
 از او نشد اخبارهای کهن
 حدیثی کزان سنگ شد جانور

(۲۵۱-۲۴۹/۹۶۶/۲)
 (۶۵/۱۰۸۹/۲)

او یک بار هم در توصیف برآمدن آفتاب، نام «فردوسی» را در کنار دو شاعر دیگر (ازرقی و انوری) به صورت ایهامی به کار برده و با آن بازی لفظی کرده است:

همی بود با خسرو خاوری
 جهان گشت فردوسی از نور مهر

به زیر ازرقی چرخ را انوری
 به آب زرانسود روی سپهر

(۲ و ۱/۶۷۸/۱)
 (۲۴۹/۶۱/۱)

یک جا نیز موضوع بدعاقبتی خسرو پرویز را به شاهنامه ارجاع داده است که باید تفصیل روایت را در آنجا خواند:

دل نامداران ز خسرو بگشت
 ز شهنامه برخوان تو آن سرگذشت

(۲۴۹/۶۱/۱)

در کنار این توجه و احترام به فردوسی و شاهنامه، زجاجی در ذیل سرعنوان «خبیر آمدن آیت قتل و جهاد مومنان با مشرکان» چند بیت در پرهیز از خواندن روایات ملّی - پهلوانی ایران (اصطلاحاً داستان های شاهنامه ای) و دعوت به مطالعه و شنیدن اخبار مجاهدان دین اسلام آورده است. او داستان های رستم و زال را «هوس های خام» و مایه تیره دلی می خواند که علاقه و اقبال به آن ها «مغی کردن» است:

الا ای سخنگوی با فرّ و هوش
 ز دستان برو دست کوتاه کن
 ز عثمان سخن گو ز رستم مگوی
 از آن نامداران دین جوی کام
 ز صدیق کن سروری آشکار
 ور از مردی حمزه رانی سخن
 مگو بیش از رستم و زال و سام
 مخوان آن کزان دیده خیره شود
 مغی کردی آن گاه وز تیره میغ
 ز حیدر سخن به بود یا که گیو؟
 بگویم ز عثمان با دین و داد
 ز خالد بگویم نگویم ز سام
 ز عدل عمر گویم ای کامیاب
 بگویم ز صدیق یا از قباد؟

یکی جامه کامکاری پیش
 سوی مردی مرتضی راه کن
 به چوگان ز خورشید بر بای گوی
 ز جنگ عمر گوننه از رزم سام
 ز رستم چه گویی و اسفندیار
 ز داستان نگوئی و از تهمتن
 مپز بیشتر زین هوس های خام
 درون دلت نیز تیره شود
 بیارد یقین بر سرت گرز و تیغ
 کجا چون فرشته شود نره دیو؟
 نگویم ز ضحاک تازی نژاد
 به دیر آیم از مسجد ای نیک نام
 برت یا ز بیداد افراسیاب؟
 جوابم بفرما مپیمای باد

کسی کاین سران را کند آفرین نباشد به پانصد قرانش قرین
(۲۰۸/۱-۲۱۱ / گزیده ۱-۷۳)

او در جای دیگر و پیش از گزارش «خبر غزوه ذی قرد» روایات دینی و مذهبی منظومه خویش را برتر و اصیل تر از داستان های یلان زرتشتی شاهنامه دانسته است که به دلیل آتش پرستی تباه شده اند:

در اینجا منوچهر و جمشید نیست	حکایت ز ناهید و خورشید نیست
حکایت در این نامه از مصطفاست	ز صدیق و فاروق وز مرتضاست
نه از گرگسار است و اکوان دیو	که بودند مردود کیهان خدیو
ز گشتاسب و لهراسب [و اسفندیار]	ز آتش پرستان آن روزگار
کز آتش دل خویشان سوختند	همه زند و وستا پیاموختند
سرانجام آن قوم را زند سوخت	در آن زن فرو مرد و فرزند سوخت

(۶۹۱/۱ / گزیده ۱-۱۷)

بنابر همین تلقی، زجاجی آشکارا مخاطبانش را از خواندن داستان هفت خان شاهنامه و روایات پهلوانی رستم برحذر داشته است:

معین کلام خدا را بخوان	مخوان بعد از این قصه هفت خوان
(۱۵/۳۰۰/۱)	
تو این نامه نام برده بخوان	چه گردی بر رستم و هفت خوان
	(۴۲/۶۰۲/۱)
ز من مردی نامور گوش کن	ز رستم سخن ها فراموش کن
	(۱۷۴/۱۱۳/۲)

چنان که ملاحظه می شود دیدگاه زجاجی درباره فردوسی و شاهنامه به نوعی دوگانه و متناقض است زیرا او از سویی هنر سخن سرایی حکیم توس و ادبیت مقام حماسه ملی ایران را می ستاید و از طرفی دیگر بر داستان های مغایه شاهنامه خرده می گیرد. این دیدگاه دوگانه برخاسته از دو سنت ادبی و اعتقادی در تاریخ فکری و فرهنگی ایران است؛ بدین صورت که در سنت ادبی ایران از هزار سال پیش تا کنون فردوسی و شاهنامه جایگاه بسیار نمایان و انکارناپذیری دارند و تقریباً همگان به شکوه کلام و ارزش شاهکار فرزانه توس معترف بوده و هستند ولی از منظر عقیدتی (دینی و مذهبی) گاهی برخی ادبا و علما در مقاطع زمانی گوناگون، موضوع داستان های شاهنامه را به سبب تعلق آن ها به ایران پیش از اسلام نکوهیده و از توجه به آن ها پرهیز داده اند. همان گونه که نگارنده در جاهای دیگر نیز بحث کرده است، پیشینه مخالفت با روایات ملی - پهلوانی ایران از موضع دینی و ایجاد یا احساس تقابل میان این داستان ها با دین اسلام به عصر حضرت محمد(ص) می رسد که استفاده یکی از بزرگان کفار به نام نصر بن حارث مکی از داستان رستم و اسفندیار برای انصراف مردم از آیات قرآن و مواعظ پیامبر(ص) سبب نزول آیه ای در نکوهش این کار شد (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۲۱؛ رستم نامه، ۱۳۸۷: نه و ده مقدمه). پس از نظم شاهنامه و مرجعیت این اثر برای روایات - پهلوانی ایران پیش از اسلام، شماری از ادبا و علما همین دیدگاه انتقادی و نکوهشی را درباره اثر فردوسی پی گرفته و با رد محتوای مجوسانه شاهنامه، مسلمانان را به خواندن اخبار دینی و مذهبی و دلآوری های امام علی(ع) - به جای

داستان‌های رستم - دعوت کرده اند. فعلاً کهن ترین سند این گونه نگاه در میان منظومه هایی که به لحاظ زبان و بیان مقلد شاهنامه اند، علی نامه ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق.) است که به صراحت گفته است:

به شهنامه خواندن مزن لاف تو	نظر کن در آثار اشراف تو
تو از رستم و طوس چندین مگوی	در این کوی بیهوده گویان مپوی
که مغ نامه خواندن نباشد هنر	علی نامه خواندن بود فخر و فر

(ربیع، ۱۳۸۹: ۲۹۷۹/۱۳۵-۲۹۷۷)^۴

چنین تصویری هرچند به صورت پراکنده و اندک در طول تاریخ فرهنگ و ادب ایران استمرار داشته است و علاوه بر همایون نامه (سده هفتم) در دیگر متون پیش و پس از آن (حدائق تا عصر صفوی) شواهدی دارد (برای دیدن نمونه ها، ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۲۵-۳۲۱؛ رستم نامه، ۱۳۸۷: بیست و نه مقدمه). جالب این که در بیشتر این آثار همچون همایون نامه دیدگاه دوگانه ناظران در کنار هم دیده می شود و آن ها ضمن نکوهش درونمایه داستان های شاهنامه از جایگاه ادبی این کتاب و صاحبش به تعظیم و احترام تمام یاد کرده اند.^۵

زجاجی افزون بر نهی کردن مخاطبان مسلمانان از خواندن داستان های شاهنامه با وجود روایات دینی و مذهبی، آن داستان ها را افسانه های برساخته و خردناپذیری معرفی کرده که بودن و وقوعشان محال است:

خرد خود نگوید که اکوان دیو	شکافد زمین و برآرد غریو
زمین را ببرد برد بر هوا	بر اهل دانش نباشد روا
به دریا درون چون کند مرد جنگ	چگونه برآرد ز کام نهنگ
یکی مرد با جوشن و خود و کبر	چگونه برآید ز دریا چو ابر
که دیده ست سیمرغ بر آشیان	برش بچگان همچو شیر ژبان
چگونه دهد طفل را مرغ شیر	نباشد از این سان سخن دلپذیر
به رزم اندرون شاه مازندران	شود همچو یک پاره سنگ گران
همان رستم زال چل چوبه تیر	خورد بگذرد زود از آن آبگیر
به افسون شود پیش سیمرغ، زال	کند ماه را سحر او در جوال
بر آتش نهد پر سیمرغ باز	بباید شود دیده زال باز
ز رستم برآرد به منقار تیر	وز آنجا رساند به گردون نفیر
شود زخم رخس و تهمتن درست	بدان سان که آن هر دو بود از نخست
به چوب گزش چون شود رهنمای	یکی مرغ مانند پران همای
زند تیر بر چشم اسفندیار	ورا خون بریزد بر آن سبزه زار
به تنها رود رستم کامران	ز زاول به سرحد مازندران
چنان پهلوانی غلامی نداشت	در آن ره ورا رطل و جامی نداشت

(۴۸-۳۳/۲۱۰/۱)

غیر از داستان های رستم و اکوان دیو، زادن زال، هفت خان رستم و نبرد رستم و اسفندیار، او ماردوشی ضحاک را نیز باور ناپذیر دانسته است:

گمان کرد هر کس که آن هست مار	به شهنامه فردوسی نامدار
ورا مار افعی نهاده ست نام	برای بزرگی آن خویشکام
خردمند فرزانه داند که مار	نروید ز کتف شه کامکار
چنین گفت آن	که ضحاک باری شه سرکشان
نهادی بر آن عضوها مغز مرد	مرا این سخن هیچ باور نکرد

(۳۶-۳۲/۹۷۴/۲)

سابقه توجه به دور از خرد بودن برخی داستان‌ها و عناصر حماسی - اساطیری ایران و ضرورت تفسیر و تأویل آن‌ها به سال‌ها پیش از زجاجی و حتی قبل از خود فردوسی می‌رسد، منتها بیان ناظم همایون نامه به ویژه در نمونه نخست - در مقایسه با نگرش و تعبیر اغلب مآخذ دیگر جنبه انتقادی تندتری دارد و این محتملاً ناشی از تلقی منفی او از روایات ملی - پهلوانی و به منظور بیشتر فرو کاستن اهمیت آن‌ها در برابر اخبار راست و درست دینی - مذهبی است. یکی از قدیمی‌ترین اشارات درباره این موضوع - البته با نگاه نمادشناختی - تصریح مقدمه شاهنامه ابومنصوری است که نوشته «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و تو را درست گردد» (ر.ک. قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۶۵). فردوسی نیز پیرو این دیدگاه در دیباچه شاهنامه گفته است:

تو این را دروغ و فسانه مدان	به یکسان روشن زمانه مدان
از او هرچه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز معنی برد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۱۱۴/۱۲/۱-۱۱۳)

در البدء و التاریخ، کوش نامه و نزهت نامه علایی هم به معنای رمزی و تأویل داستان‌های سوار شدن تهمورث بر دیوان، شیر خوردن فریدون از گاو برمایه و گرفتاری هوم به دست افراسیاب اشاره شده است (به ترتیب، ر.ک. مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۰/۱؛ ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۹۹-۶۸۲/۳۹۸-۶۷۵؛ شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۳). از کهن‌ترین نوشته‌هایی که بر شگفتی‌های داستان‌های ایرانی بی توجه به صبغه نمادین و تأویلی آنها ایراد گرفته - و از این نظر مشابه نظرگاه زجاجی است - تاریخ یعقوبی (تألیف اواسط سده سوم هجری) است که می‌گوید: «پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیاری ادعا می‌کنند که قابل قبول نیست، از قبیل فزونی در خلقت تا آنجا که برای یک نفر چندین دهان و چندین چشم و برای دیگری صورتی از مس و بر شانه دیگری دو مار که مغز سر مردان خوراک آن‌هاست باشد و همچنین زیادی عمر و دفع مرگ از مردم و مانند این‌ها از اموری که عقل آنها را نمی‌پذیرد» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۹۳/۱). این تلقی در سده‌های پس از نظم همایون نامه هم وجود داشته و برای نمونه می‌خواند در روضه الصفا (تألیف قرن نهم) موضوع رویین تنی اسفندیار را نادرست دانسته است «آنچه عجم گفته اند که تیغ و تیر بر اندام اسفندیار کارگر نبود و رستم به تعلیم سیمرغ تیر گزی بر چشم اسفندیار زد تا هلاک شد از قانون صواب دور است» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۷۲۵/۲).

زجاجی در ضمن نگرش انتقادی خویش به داستان‌های شاهنامه آن‌ها را برساخته طبع خود فردوسی پنداشته است:

بدان گویم این تا بدانی درست	که آن دانه‌ها جمله زان مرد رُست
ز طبع خود آن داستان‌ها بساخت	به گردون گردان سرش بر فراخت

(۵۰ و ۴۹/۲۱۰/۱)

با توجه به اشراف دقیق صاحب همایون نامه بر زبان و درونمایه شاهنامه - که در ادامه مقاله شواهد آن را خواهیم دید - بسیار عجیب و پرسش برانگیز است که او چگونه اشارات متعدّد فردوسی به نقل داستان‌ها از منابع منشور خویش - خصوصاً تصریح دیباچه شاهنامه را در این باره - نادیده گرفته و با داوری کاملاً نادرست، این روایت‌ها را ساخته ذهن و خیال حکیم توس انگاشته است؟ شاید اصرار فراوان او بر کم‌اهمیت جلوه دادن داستان‌های ملی - پهلوانی ایران در مقابل گزارش‌های دینی موجب این تغافل و اجتهاد در برابر نص شده که به هر حال درخور تأمل است و شدت متعصبانه/ افراطی نگاه عقیدتی این ناظم را به محتوای شاهنامه نشان می‌دهد.

زجاجی در جایی که از معتزلی بودن یک قاضی سخن گفته، به استناد بیتی از دیباچه شاهنامه تلویحاً به اعتزال فردوسی نیز اشاره گونه‌ای کرده است:

بُدی بر سر مذهب اعتزال	سخن گفتی اندر حرام و حلال
ورا مذهب این بود بشنو شگفت	که فردوسی نامبردار گفت
به بینندگان آفریننده را	نینی مرنجان دو بیننده را

(۷۰-۶۸/۱۰۵۷/۱)

قدیمی‌ترین منبعی که این بیت را دلیل معتزلی بودن فردوسی آورده گزارش نظامی عروضی در چهار مقاله است که نوشته برخی پیرامونیان محمود غزنوی بیت مذکور را گواه اعتزال شاعر دانسته اند (ر.ک. نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۸). احتمالاً مأخذ اشاره و توجه زجاجی هم همین روایت بوده است. با این که بعضی از پژوهشگران قراین و دلایل دیگری نیز برای معتزلی بودن مذهب کلامی فردوسی آورده اند (برای نمونه، ر.ک. شیرانی، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۳؛ غفاری، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۰۵) دست کم بر اساس بیت مورد بحث - که پیشینه موضوع آن (عدم رویت خداوند با چشم سر) مقدم بر تفکرات معتزلی است و به قرآن کریم و نهج البلاغه می‌رسد - نمی‌توان فردوسی را معتزلی انگاشت (ر.ک. مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۵۹۱) شاید مقرون به احتیاط این باشد که پاره‌ای اندیشه‌ها و اشارات او را در شاهنامه مطابق و مشابه با بعضی معتقدات این مذهب بدانیم (برای اشاره‌ای در این باره، ر.ک. ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۵: ۳۷/۲).

یکی دیگر از اشارات درخور توجه زجاجی به حماسه ملی ایران گزارش کوتاهی از شاهنامه خوانی طغرل سلجوقی در آوردگاه و پیش از آغاز پیکار است:

بزد شیب و اسب دلاور براند	ز شهنامه آن شاه بیتی بخواند
که تا چون نماید به ما چرخ، چهر	چه بازی کند پیر گشته سپهر
ندانم که تا گنبد نیلگون	چه آرد به بازی ز پرده برون

(۲۶-۲۴/۱۲۷۶/۲)

این موضوع در تاریخ جهانگشای جوینی (تألیف: ۶۵۰ یا ۶۵۸-۶۵۱ ه.ق.) نیز - که تقریباً هم‌هنگام با نظم همایون نامه نوشته شده - آمده است. بنابر روایت جوینی «سلطان طغرل را گزری گران بوده است که بدان مباحث نمودی، در پیش لشکر می‌راند و بر عادت این دو بیت شاهنامه می‌خواند:

چو زان لشکر گشن برخاست گرد	رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یک زخم برداشتم	سپه را همان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین	که چون آسیا شد بر ایشان زمین

(جوینی، ۱۳۸۸: ۲۱/۱)^۷

این نکته که فرمانروایی غیر ایرانی نژاد در میدان نبرد و به قصد تهییج و تشجیع ابیاتی از شاهنامه را از حافظه می خواند به خوبی نشان دهنده نفوذ عمیق شاهکار فردوسی در سطوح مختلف جامعه ایرانی است و از همین روی اشاره همایون نامه به آن- به عنوان دومین سند- که تا کنون نیز مورد توجه نبوده، به جای خود مهم و مغتنم است ولیکن چنان که ملاحظه می شود در همایون نامه ابیاتی که طغرل می خواند با نوشته جویینی متفاوت است و ظاهراً فقط یکی از آن ها (بیت اول) از فردوسی است^۹ و بیت دوم را نگارنده نتوانست در شاهنامه بیابد.

۲. نام ها و داستان های شاهنامه / شاهنامه ای در همایون نامه

غیر از گزارش کوتاهی از تاریخ ملی / پیش از اسلام ایران- که در همین بخش از مقاله به آن خواهیم پرداخت- در جاهای دیگر همایون نامه در مجموع به بیست و پنج شخصیت و داستان شاهنامه توجه و اشاره شده که فهرست آن ها به ترتیب الفبایی چنین است: اسفندیار، افراسیاب، بهرام گور، بیژن، پشنگ، جمشید، رستم (پور زال، فرزند زال)، رفتن رستم به مازندران (داستان هفت خان)، زال (دستان سام، فرزند سام)، زراسپ، سام، سلم و تور، شبرنگ بهزاد کیخسرو، ضحاک، پدرکشی ضحاک به فریب ابلیس، فریدون (آفریدن گرد)، کاووس کی، شکست کاووس از دیوان مازندران، بر آسمان رفتن کاووس، کیقباد، کیمرث، گشتاسپ، فرستادن گشتاسپ پسرش اسفندیار را به نبرد رستم، گیو. از این میان بسامد کاربرد نام رستم و سپس کاووس کی بیش از کسان دیگر است و اشاره زجاجی به شخصیت کمتر شناخته شده ای مانند زراسپ- که پسر توس است و به دست فرود کشته می شود (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶، ب: ۲۸۴/۴۲/۳-۲۶۹)- دلیل آشنایی دقیق او با داستان های حماسه ملی ایران است.

زجاجی از این نام ها به چند منظور و شیوه استفاده کرده است. نخستین و پرکاربردترین وجه، جنبه تشبیهی است که شخصیت های شاهنامه مشبه به وصف اشخاص تاریخی همایون نامه هستند. برای نمونه:

همی گفت گردد خداوند یار	به پیش اندر آمد چو اسفندیار
(۷۳/۷۳۶/۱)	
به زیرم چو بهزاد کیخسرو است	به شه گفتم این اسب تو خوش رو است
(۳۳/۴۶۳/۲)	
به زیر آمد از اسب همچون زراسپ	توانش بُد تا نشیند بر اسب
۱۰(۲۸۳/۱۳۲۷/۲)	
چو دستان جهان جمله گردیده بود	چو رستم بسی رزم ها دیده بود
بسی کشته چون گیو هر جایگاه	چو بیژن فرو رفته صد ره به چاه
برآورده دود از دماغ سران	چو سام نریمان به گرز گران
(۳۷۳-۳۷۱/۹۱۴/۱)	

چهار بار نیز سپیدی رنگ روی و موی زال مشبه به توصیف طلوع آفتاب و روشنایی جهان قرار گرفته که استفاده از نام ها و موضوعات شاهنامه برای تصویرسازی و وصف عناصر طبیعی و غنایی است و یکی از ویژگی های جالب صور خیال شعر فارسی به شمار می رود:

چو بگشاد اندر جهان بال و پر زمین گشت چون چهره زال زر

(۱۱۲/۵۲۲/۱)^{۱۱}

زجاجی به دلیل مخالفت با محتوای پیش از اسلام (مغانه) شاهنامه و دعوت و تشویق به خواندن روایات دینی به جای افسانه های باطل رستم و سام، یکی دو بار غازیان و مبارزان دلاور تاریخ اسلام نظیر حمزه بن عبدالمطلب و امام علی(ع) را در زور و مردی برتر از پهلوانان شاهنامه ای معرفی کرده است:

به هنگام کین حمزه نامدار دو صد رستم است و صد اسفندیار

چو حیدر کجا بُد نریمان و سام؟ و یا گرد گرشاسپ جوینده کام

علی از پی دین حق جنگ جُست به فرمان یزدان کمر بست چُست

تهمن دغا [کذا. ظاهراً: وغا] بهر کاووس کرد برای زر و نام و ناموس کرد

(۱۲۵-۱۲۲/۲۹۶/۱)

سیم شیردل نام برده علی است که در جنگ صد رستم زاولی است

(۱۱۵/۳۸۹/۱)^{۱۲}

او گاهی حتی شخصیت های تاریخی غیر دینی - مذهبی را هم بر سام و زال و رستم ترجیح داده است. از جمله:

غلامی دگر داشت طهمان به نام به مردی فزون تر ز دستان و سام

(۷۴/۱۲۵/۲)

خدیع آن که کرمانیش نام بود به مردی دو صد رستم و سام بود

(۲۸۱/۲۸۴/۲)

همان نامور میر هارون خال که در رزم افزون بُد از پور زال

(۱۷۸/۸۲۴/۲)

بهره گیری از نام یلان و شهریاران شاهنامه برای بیان نکته ای تعلیمی یا ساختن تمثیلات اندرزی و اخلاقی یکی از شیوه های استفاده از این کسان در برخی متون نظم و نثر ادبی است^{۱۳} که یک بار هم در همایون نامه دیده می شود:

چه خوش گفت آن مرد فرخنده پی در آن پندنامه به کاووس کی

به دست کسان مار باید سپرد به پای عدو خار باید سپرد

(۱۸۵-۱۸۶/۴۶۹/۲)

زجاجی پس از پایان گزارش اخبار خلافت عباسیان به روایتی کوتاه و فشرده از تاریخ ملی ایران (پیش از اسلام) از گیومرث تا یزدگرد سوم ساسانی در ۱۴۳۵ بیت پرداخته است (ر.ک. زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۰۲۸-۹۶۶). او ضمن اشاره به این که پیشتر فردوسی این کار را به بهترین وجهی انجام داده است یادآور می شود که به ضرورت یادکرد از شاهان یا به بیانی دیگر، رعایت تسلسل و جامعیت در گزارش سلسله های شهریاری لازم دانسته است که «از آن خسروان شده ناپدید» و «عجایب آنها» نیز سخن بگوید.^{۱۴} روایت زجاجی در پاره ای موارد و موضوعات با گزارش فردوسی در شاهنامه مطابقت دارد و گاهی مسائلی متفاوت با آن مطرح کرده است که نشان می دهد از منبع یا منابع دیگر نیز بهره گرفته است. برای نمونه او به تطبیق گیومرث با حضرت آدم(ع) (۹۶۷-۴/۹۶۶ و ۸)، پل ساختن جمشید روی آب دجله (۷-۱۱/۹۷۱/۲)، صورت «دهاک» به معنای «ده آک/عیب» برای نام ضحاک (۹۷۲/۲) و ۳-۵/۹۷۳، ذمل برآمدن از

دوش ضحاک به سبب زیاده خوری (۲/۹۷۳/۲۶)، ظهور حضرت ابراهیم(ع) در دوره فریدون (۲/۹۷۵/۷-۶)، تاختن افراسیاب به ایران در روزگار منوچهر (۲/۹۷۷/۱۰)، همسانی گرشاسپ پادشاه با گرشاسپ پهلوان نیای رستم (۲/۹۷۹/۱۹-۱۶)، اقامت کیقباد در اصفهان (۲/۹۸۰/۱۱)، ساختن کاووس قصری به نام عگه (۲/۹۸۰/۶-۵)، دیوار کشیدن گشتاسپ در برابر تورانیان (۲/۹۸۵/۳۷-۳۶) و... اشاره کرده است که در شاهنامه نیست.

بعضی از نکات و اشارات زجاجی در این بخش و دیگر جاهای همایون نامه نیازمند تأمل و توضیح است که در ادامه به آن ها می پردازیم.

۲-۱. لقب باوند برای تهمورث

در گزارش پادشاهی تهمورث آمده است:

دل و زور شیر ژیان داشتی	دلاور سلاح گران داشتی
به مردی درختش برومند شد	ورا نام زان روی باوند شد
(۲/۹۶۸/۷-۶)	

لقب «باوند» برای تهمورث صورتی از القاب «زیناوند»، «زیباوند» یا «دیاوند» برای او در متون دیگر است (دربارۀ لقب های تهمورث، ر.ک. ابریشمی، ۱۳۸۲: ۲۰۵-۱۹۳؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۵۸؛ مولایی، ۱۳۹۰: ۳۲۷-۳۲۶) که یا به ضرورت وزن و یا به دلیل تحریف و تصحیف به این شکل به کار رفته است. نگارنده در حدود بررسی های خویش صورت مذکور در همایون نامه (باوند) را در مأخذ دیگری ندیده است. نمونه دیگر برای تغییر نام ها و صفات شخصیت های شاهنامه در این منظومه، اسم پدر افراسیاب است که به جای «پشنگ»، «شنگ» آمده است (ر.ک. ۲/۹۷۷/۱۱).

۲-۲. گریختن جمشید به کشمیر و کشته شدن در آنجا

به روایت زجاجی، جمشید از دست ضحاک به کشمیر می گریزد و در آنجا گرفتار و کشته می شود:

چو اقبال جمشید شه پیر شد	ز ناگه گریزان به کشمیر شد
به کشمیر ضحاک او را بیافت	به آتش دل نازینش بتافت
	(۲/۹۷۲/۳۶-۳۵)

در مأخذ مختلف ادبی و تاریخی مکان گرفتاری و کشته شدن جمشید، چین، هند و بابل معرفی شده است (ر.ک. صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۲۱-۱۱۸) و تا جایی که نگارنده بررسی کرده است ظاهراً «کشمیر» در هیچ منبعی (اعم از متون رسمی یا روایات نقالی و شفاهی) نیست و منحصر به همایون نامه است.

۲-۳. روایتی از پایان کار ضحاک

در همایون نامه فریدون ضحاک را در چاهی در دماوند سرنگون می آویزد و پیرامون چاه را گوگرد می ریزد. از این روی کسی نمی تواند به آن چاه نزدیک شود اما ضحاک در آنجا زنده است:

به کوه دماوند بردش به راه	بدان جایگه بُد یکی ژرف چاه
نگونش در آن چاه آونگ کرد	هنوز اندر آنجاست آونگ مرد
به پیرامن چاه گوگرد ریخت	هر آن کس که بشنید هوشش گریخت
چو گوگرد بسیار بُد پیش و پس	نگردید پیرامن چاه کس
	(۲/۹۷۴/۴۳-۴۱)

در روایات گوناگون و متنوع بند شدن ضحاک در منابع مختلف (برای این روایات، ر.ک. صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۶۶-۱۷۵) ظاهراً هیچ اشاره‌ای به این نکته نیست که فریدون اطراف چاهی که ضحاک را در آن زنده آویخته است گوگرد ریخته باشد و گویا گزارش همایون نامه در این باره جدید و منفرد است. در روایت‌های متعدد پایان کار ضحاک، فریدون برای این که مانع بند گسیختن و گریز پتیاره شود غیر از بستن او با غل و زنجیر گاهی نگهبانان و طلسم‌های مختلفی مانند پیکره یا نگاره خودش، آهنگران پتک کوب، خروس، گروهی از پریان، طلسمی به هیأت دو مرد و... نیز در محل زندانی شدن وی می‌گذارد (در این باره، ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۸ الف: ۳۳-۳۱). بر این اساس نگارنده حدس می‌زند که شاید گوگرد هم در روایت همایون نامه چنین نقشی دارد و احتمالاً عاملی برای جلوگیری از گریختن ضحاک یا ورود دیگران به زندان او بوده است.

۴-۲. ساختن سام شهر سامرا را

در سنت تاریخ نویسی ایرانی بنای بعضی شهرها و مکان‌ها به شاهان و پهلوانان شاهنامه نسبت داده شده است. زجاجی نیز شهر سامرا را ساخته سام نیای رستم می‌داند:

شنیدم که سامره را سام کرد
 در او چند گه جا و آرام کرد
 منوچهر داد آن ولایت به سام
 قدیم است آن شهر با کام و نام
 (۳-۴/۵۴۷/۲)

یاقوت حموی در معجم البلدان نوشته است: «وَقِيلَ أَنَّهَا مَدِينَةُ بُنِيَتِ لِسَامٍ فَتَنَسَبَتْ إِلَيْهِ بِالْفَارْسِيَّةِ سَامَ رَا» (یاقوت حموی، ۱۹۶۵: ۱۵/۳). این سام در برخی منابع سام بن نوح (ع) فرزند حضرت نوح پیامبر دانسته شده است نه سام نریمان (ر.ک. کریمان، ۱۳۸۱: ۳۴؛ یعقوبی، ۱۳۸۷: ۲۴). نگارنده غیر از اشاره کلی و تا حدودی مبهم معجم البلدان در جای دیگری ندیده است که ساخت سامرا مشخصاً به سام نریمان نسبت داده شده باشد و به همین جهت اشاره همایون نامه وضوح و تازگی دارد و به نوعی منفرد است.

۵-۲. رابطه زال و خورشید

در همایون نامه دو بار بین «زال» و «خورشید» نوعی ارتباط ایجاد شده است. نخست در بیت زیر:

که بابک به افسون برآورد پر
 به خورشید تازید چون زال زر
 (۸/۵۷۷/۲)

و دیگر در این بیت که آشکارا «زال زر» را به «دعوت آفتاب» نسبت داده است:

بر آن بُد که تا دعوت آفتاب
 کند همچو زال زر آن کامیاب
 (۷۱/۸۶۸/۲)

شاید در این دو بیت، زجاجی به بیتی از داستان رستم و اسفندیار شاهنامه نظر داشته که در آن اسفندیار درباره پدر رستم می‌گوید:

شنیدم که دستان جادو پرست
 به هنگام یازد به خورشید دست
 (۱۳۲۶/۴۰۶/۵)

یک معنای محتمل این بیت این است که شنیدم زالِ افسونگر هر هنگام که لازم باشد به سوی خورشید دست می‌یازد و از آن یاری می‌طلبد. با این گزارش، احتمالاً قرینه‌ای برای خورشید پرستی زال در آن وجود دارد و ممکن است رابطه زال و آفتاب به ویژه در بیت دوم همایون نامه از آن گرفته شده باشد. پیوند زال با خورشید در تأویل سهروردی از داستان زدن این پهلوان هم دیده می‌شود و در آنجا سیمرخ که در عقل سرخ سهروردی رمزی از آفتاب است زال نوزاد را زیر پر خود می‌گیرد (ر.ک. پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۲۶۸-۲۵۹).

۲-۶. بی مرگی زال

تو عمری طلب کان ندارد زوال به جان زنده شو تا نمیری چو زال

(۲۴۹/۱۱۳۱/۲)

معروف ترین و مفصل ترین سرگذشت زال در سنت داستانی ایران، نخست در شاهنامه و سپس در بهمن نامه ایران شاه ایران شان بن ابی الخیر است. در هیچ یک از این دو اثر به مرگ زال اشاره‌ای نشده و احتمالاً از همین جا تصوّر بی مرگی و جاودانگی او شکل گرفته و به این صورت در همایون نامه نیز بیان شده است. البته در غرر ثعالبی از کشته شدن زال به روایت شاهنامه مسعودی مروزی یاد و نوشته شده است: «مسعودی مروزی در مثنوی فارسی اش آورده است که بهمن زال را کشت» (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۲۲۵ و نیز، ر.ک. ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۵۲؛ مسعودی، ۱۳۸۷: ۱/۲۵۲). در مجمل التواریخ هم بی‌تی از بهمن نامه نقل شده که به موجب آن زال در روزگار داراب می‌میرد.^{۱۵} با این حال روایت عمر جاودانه زال - چنان که در همایون نامه هم می‌بینیم - معروف تر بوده و حتی در داستان های نقالی و عامیانه نیز بدان توجه شده است (ر.ک. طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۹۵۹-۹۵۸؛ انجوی، ۱۳۶۹: ۱/۷۳). همین جاودانگی، یکی از قراین مقایسه و همانند انگاری زال با ایزد زروان در تحقیقات معاصران است (از جمله، ر.ک. مختاری، ۱۳۶۸: ۱۹۵-۱۹۴). اشاره زجاجی به این ویژگی زال از تلمیحات نادر شعر فارسی و از این جهت درخور توجه است.

۲-۷. یزدان ستیزی کاووس

به عقیده زجاجی:

جز از شاه کاووسِ شوریده کار نکرده ست کس رزم با کردگار

(۱۶(۶۷/۶۶۹/۱)

مراد از رزم کاووس با کردگار اشاره به داستان به آسمان رفتن اوست که چون به اغوای اهریمنی صورت می‌گیرد در شاهنامه نشان گمراهی و دخالت او در رازهای یزدانی دانسته شده است.^{۱۷} در برخی منابع تاریخی نیز این کار کاووس دلیل غرور و ناسپاسی و ضلالت وی است (برای دیدن روایات مربوط، ر.ک. میرعابدینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۸۶/۲-۸۲).

۲-۸. کشتن کیخسرو، اژدهای کوه کوشید را در اصفهان

در بخش کیخسرو از تاریخ ایران پیش از اسلام، زجاجی داستان اژدهاکشی کیخسرو در کوه کوشید و آتشکده سازی در آنجا را آورده است:

پدید آمد و شد زمین بی بها	به کوه صفاهان یکی اژدها
زمین و زمان آشکارا بسوخت	ز دود دمش سنگ خارا بسوخت
ز سبزه سر کوه ها پاک شد	بسی خلق از آن مار در خاک شد

نماند اندر آن کوه کس تندرست	گیا اندر آن بوم و برزن نرُست
شد آن جایگاه اژدها را مقام	چنان کوه را هست کوشید نام
بر شاه آن قصه برداشتند	کسانی که تخم سخن کاشتند
به دم مرغ از او بر هوا شد کباب	که گیتی از آن اژدها شد خراب
از آن اژدها گشت پر خون جگر	چو بشنید کیخسرو دادگر
بدان اژدها مردم انبوه شد	حشر کرد و نزدیک آن کوه شد
ز خون شد همه خاک راه آبرگیر	بکشتند مار کهن را به تیر
تن اژدها را بدان سوختند	پس آن گه یکی آتش افروختند
بدان کوه افروخت آتش به دم	یک آتشکده کرد شاه عجم
بدان کوه بودش قرار و مقام	چو آن اژدها داشت کوشید نام
بر و بوم از آن پس بر و بید شد	همان نام آن کوه کوشید شد

(۹۸۲/۲ و ۹۸۱/۲۳-۱۰)

اژدها کشتن کیخسرو یکی از روایات نادر و کمتر شناخته شده این شهریار در سنت داستانی ایران است که ظاهراً فقط در یکی دو منبع از آن یاد شده و به همین دلیل وجود گزارش منظوم آن در همایون نامه مهم است. غیر از اشاره کوتاه تاریخ قم به نبرد کیخسرو با اژدها و گریزاندن آن و سپس بنای ناحیه سرفت در سکونتگاه پتیاره (ر.ک. قمی، ۱۳۶۱: ۶۱)، حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض و الانبیا به این موضوع پرداخته که شاید منبع زجاجی نیز بوده است «در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانه انتهای فارس و آغاز اصفهان کوه سرخی به نام کوشید است و در آنجا اژدهایی است که به کشتزارها و آدمیان تسلط یافته. وی با مردمان خود بدان جا رفت و اژدها را کشت و آتشکده ای بر کوه بنیاد نهاد که به آتش کوشید معروف شده» (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۶).

۹-۲. به کشتن دادن گشتاسپ پسرش اسفندیار را برای حفظ تاج و تخت

چه آورد بر جان اسفندیار	پی مُلک گشتاسپ شوریده کار
که تا رستم از وی برآورد گرد	سوی دشت از آنش فرستاد مرد

(۸۹-۹۰/۸۵۵/۲)

استنباط و تحلیل زجاجی از نیت و رفتار گشتاسپ در داستان رستم و اسفندیار شاهنامه کاملاً درست است که هم از فحوای روایت فردوسی دریافته می شود و هم از تصریحات خود اسفندیار، پشتون، بزرگان دربار ایران و دیگران. مثلاً اسفندیار پس از زخمی شدن به تیر گز نزد رستم اعتراف می کند که:

نه رستم نه سیمرخ و تیر و کمان	بهانه تو بودی پدر بُد زمان
نخواهم کزین پس بود نیمروز	مرا گفت رو سیستان را بسوز
بدو ماند و من بمانم به رنج	بکوشید تا لشکر و تاج و گنج

(۱۴۶۳-۱۴۶۱/۴۱۹/۵)^{۱۸}

۱۰-۲. کشته شدن گشتاسپ به زخم نیزه بهمن

زجاجی در پایان گزارش کار گشتاسپ دو بیت آورده است که طبق آنها ظاهراً بهمن، نوه گشتاسپ، او را با نیزه می

زند و می کشد:

صد و بیست گوید نه افزون بزیست
چو می مرد بر خویشتن خون گریست
به نیزه زدش بهمن آن نره شیر
که خواندی ورا هر کسی اردشیر
(۴۲-۴۳/۹۸۵/۲)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده در شاهنامه و منابع دیگر از مرگ طبیعی گشتاسپ سخن رفته است (ر.ک: میرعبادینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۲۶۲/۲) و در صورتی که استنباط از این دو بیت درباره کشته شدن او به ضرب نیزه بهمن درست باشد آن را باید روایتی نادر و یگانه به شمار آورد.

۲-۱۱. کتاب فال گیری ایرانیان

زجاجی به کتاب فال گیری ایرانیان پیش از اسلام اشاره کرده است که پادشاهان از آن فال می گرفتند و سرنوشت جنگ ها را می دانستند. به گزارش او خسرو پرویز در نبردی از آن استفاده می کند:

عجم را کتابی بُد آن روزگار
کزان فال کردی ملک اختیار
همه جنگ ها را در آن نامه فال
عجم را از آن جایگه پر و بال
در این رزم پرویز از آن فال کرد
گزین کرد از ایران یکی شیر مرد
چو قرعه بینداخت بگرفت فال
برآمد از آن دفتر این بی همال
که در رزم این روز سرگشته شد
ز اول در آن جنگ کین کشته شد
(۱۶۵-۱۶۹/۹۷/۱)

اهمیت این اشاره در آن است که ظاهراً فقط در الفهرست ابن ندیم یادکرد بسیار کوتاهی از این کتاب ویژه تفأل شده و گویا در مأخذی دیگر نامی از آن نیست. ابن ندیم در بخش «تالیفات فارسیان درباره سیرت و افسانه های حقیقی از پادشاهان خود» در عبارت موجزی نوشته است «کتاب التاج و ما تفائلت فیه ملوکهم» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۴۱) که پاره دوم (آنچه شهریارانشان بدان فال می زند) احتمالاً درباره این کتاب است. ابیات همایون نامه دومین و در عین حال فعلاً طولانی ترین توضیح و اشاره درباره کتاب تفأل شاهان ایران پیش از اسلام است.

در بعضی موارد زجاجی بن مایه ها و الگوهای حماسی - اساطیری و آیینی شاهنامه را به شخصیت ها یا روایات تاریخی منظومه خویش نسبت داده و با این کار تصویری داستانی یا به بیانی دیگر شبه شاهنامه ای از آن ها ارائه کرده است. مثلاً در گزارش لشکرآرایی مسلمانان برای پیکار با ابوسفیان، شماری از دلاوران سپاه اسلام درفش های جانور پیکر دارند و عباس آنها را از روی پشته ای به یکی از کفار به نام صخر معرفی می کند (ر.ک. زجاجی، ۱۳۹۰: ۷۶۸-۷۶۲/۱۴۵). این هر دو موضوع (یعنی پرچم هایی با تصویر جانوران و پرسش و پاسخ عباس و مرد بت پرست بر فراز پشته درباره نام و هویت سرداران) دقیقاً از شاهنامه - به ویژه دو داستان رستم و سهراب (نشان دادن هجیر پهلوانان ایران را به سهراب از بالای بلندی) و فرود (معرفی کردن تخوار یلان ایران را به فرود) استفاده و تقلید شده است:

به پیش اندرون پردلی چون پلنگ
که بودی برش شیر چون کور، لنگ
... ز بالای او رایتی هفت رنگ
به رفتن یلان با شتاب و درنگ
نیشسته بر آن رایست سرفراز
ز قرآن دو آیت به آیین و ساز
ز روی دگر پیکر شیر بود
سرافراز با ترگ و شمشیر بود

به عباس گفت این جوانمرد کیست؟
 جوابش چنین داد گفتا علی است
 (۷۶۳/۱ / منتخب ۲۹-۲۲)

... چو سروی لوایی فراز سرش
 ... پرسید نامش ز روشن ضمیر
 که او سعد و قاص دل روشن است
 جوابش چنین داد عباس میر
 که از حفظ حق در برش جوشن است
 (۷۶۵/۱-۷۱/۷۰-۶۴)

نام دلاوران لشکر اسلام و نقش جانوری درفش آن‌ها در همایون نامه چنین است: علی(ع): شیر؛ زبیر: پیل؛ سعد و قاص: اژدها؛ خالد: همای؛ عمرو عاص: گراز و روباه؛ سعید: باز.

در نمونه ای دیگر پس از این که یزید در اندوه مرگ کنیز دلبرش، حبابه، می‌میرد و نزدیک او به خاک سپرده می‌شود از قبرش گیاهی درمان بخش می‌روید:

همان دم ز خاکش گیاهی برُست
 هنوز آن گیا رُسته بر خاک اوست
 که بیمار می خورد و می شد درست
 که دشمن برد تحفه نزدیک دوست
 (۲۲۹/۱ / ۲۵۹-۲۵۸)

از خاک هارون نیز گل نسترن می‌روید: نهادنش اندر سرای حمید ز خاکش گل نسترن بردمید (۱۶۷/۴۲۷/۱)

رویدن گل و گیاه از خاک مزار انسان مبتنی بر بن مایه اساطیری رُستن گیاه از انسان است که نمودهای گوناگونی در روایات ایرانی و غیر ایرانی و شعر فارسی دارد و مضمون مذکور نیز یکی از انواع تجلیات آن است. در ادب فارسی شواهد متعددی درباره رُستن گل و گیاه از خاک انسان - و غالباً تربت عاشق - وجود دارد و در اساطیر و افسانه های یونانی، چینی، ژاپنی و بریتانیایی هم این بن مایه دیده می‌شود (در این باره و برای شواهد آن، ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۲). نگارنده حدس می‌زند این موضوع در همایون نامه از مشهورترین نمونه آن در فرهنگ و ادب ایران یعنی سر برآوردن درخت از خاکی که خون سیاوش بر آن ریخت اقتباس و به دو شخصیت تاریخی نسبت داده شده است. در شاهنامه می‌خوانیم:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد
 نگاریده بر برگ ها چهر او
 به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
 همی بوی مُشک آمد از مهر او
 (۳۷۵/۲ / ۲۵۱۳-۲۵۱۲)

مشابه انتساب این بن مایه حماسی - اساطیری به کسان تاریخی، در منظومه غازان نامه نوری اژدری هم دیده می‌شود که از خون شخصی به نام صدر چاوی - مانند خون سیاوش - گل و لاله می‌روید (ر.ک: نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۵۲۰۱/۲۲۹).

یک بار نیز زجاجی مخدوم خویش را با ترنجی به دست وصف کرده است:

برون رفت آن کامران برنشست
 چو سروی و بویا ترنجی به دست
 (۴۶۲/۲ / ۲۶)

به احتمال فراوان این توصیف تقلیدی از اشارات شاهنامه درباره رستم و اسکندر است که ترنج بویا به دست دارند. تهمتن در دیدار با اسفندیار: بیامد بر آن کرسی زر نشست پر از خشم بویا ترنجی به دست (۳۴۴/۵ / ۶۲۶)

اسکندر نیز در بارگاه فغفور چین چنین کاری را انجام می دهد:

سکندر پیامد ترنجی به دست ز ایوان سالار چین نیم مست

(۱۵۹۹/۱۰۸/۶)

همان گونه که نگارنده در جای دیگر بحث کرده است احتمالاً ترنج هایی که در کف این شخصیت هاست از زر ساخته شده و میان تهی بوده است و اندرون آن ها از مشک و عنبر آکنده شده بود که هنگامی که آن را به دست می گرفتند بوی خوش از آن بر می خاست. چون معطر کردن محل اقامت، اجتماع و خوابگاه نزد ایرانیان از آیین های نیک و مهم محسوب می شده است افراد برجسته برای انجام دادن این کار و نشان دادن آداب دانی و تشخص خویش، ترنج زرین بویا به دست می گرفته و در مکان ها و ملاقات های مهم حاضر می شده اند. این رسم شواهد دیگری نیز در منظومه های داستانی دارد (برای آگاهی بیشتر و ملاحظه نمونه ها، ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۸ ب: ۲۲۱-۲۰۹) و چنان که گذشت، به گمان بسیار مأخذ توصیف زجاجی، شاهنامه- آن هم احتمالاً بیت داستان رستم و اسفندیار- بوده است.

۳. تأثر و تقلید زجاجی از سبک فردوسی

در سبک شناسی شعر فارسی، این نکته اصلی مسلم و بدیهی است که تقریباً ناظران همه منظومه های پهلوانی، دینی- مذهبی و تاریخی سروده شده به بحر متقارب زیر تأثیر شیوه نظم شاهنامه بوده و به لحاظ زبان (لغات و ترکیبات)، نحو، بلاغت (به ویژه تشبیهات، استعاره ها و کنایه ها) و تقلید و تضمین یا نقل ناخودآگاه مصراع ها و ابیات به کرات از فردوسی پیروی و استفاده کرده اند. از این روی ناگفته روشن است که تأثیر سبک شاهنامه در منظومه مفصلی مانند همایون نامه- که سراینده اش در موارد دیگر، آشنایی دقیق خویش را با حماسه ملی ایران نشان داده است- نمونه های متعددی خواهد داشت که در این بخش از مقاله به بعضی از مهم ترین آن ها اشاره خواهیم کرد ولیکن می دانیم که با بررسی های بیشتر و اشراف کامل تر باز می توان بر شواهد هر موضوع افزود.

۳-۱. زبان

برخی لغات و ترکیبات به کار رفته در منظومه های پیرو شاهنامه، یا ساخته ذهن و زبان فردوسی است و یا رواج و تثبیت آن ها در زبان فارسی ناشی از نفوذ و پراگندگی شاهنامه است. شماری از مهم ترین و معروف ترین این گونه ترکیبات شاهنامه ای در همایون نامه عبارت است از:

با دار و برد:

به اسم رسولی سرافراز مرد برون رفت از مگه با دار و برد

(۱۹۳/۶۱۹/۱)

این ترکیب در معنای کنایی «پر هیاهو، با شکوه و کَر و فر» چندین بار در شاهنامه استعمال شده است (برای برخی شواهد، ر.ک. رواقی، ۱۳۹۰: ۹۶۵/۱). در این ترکیب «دار» از مصدر «داشتن» به معنی «نگه داشتن، ایستادن» و «برد» از «بردیدن» به معنای «دور شدن» است و احتمالاً در اصل خطابی بوده برای آرایش سپاه و دستور به قرار گرفتن هر یک از لشکریان در جای خود که بعد در مفهوم کنایی به کار رفته است.

بیور هزار:

ز ترکان قبچاق بیور هزار گرفتند اسیران و بستند زار
(۷۲/۲۰۸/۲)

ترکیب «بیور هزار» احتمالاً از این بیت شاهنامه گرفته شده است:

بود بیت شش بار بیور هزار سخن های شایسته و غمگسار
(۳۳۸۹/۲۵۹/۸)

«بیور» به معنای «ده هزار» است و بر این اساس «بیور هزار» معادل «ده میلیون» خواهد بود که البته در بیت همایون نامه در معنای «بسیار زیاد» و نه لزوماً عدد دقیق ده میلیون به کار رفته است. ضبط و معنای آن در بیت فردوسی به نظر نگارنده پرسش برانگیز است (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۷: ۷-۵).

پیلتن:

چو بشیند حجّاج از او آن سخن ز اسب اندر آمد گو پیلتن
(۱۰۷/۱۴۱/۲)

ببردند آن گنج با خویشتن خبردار شد خسرو پیلتن
(۹۵/۴۶۵/۲)

پوشیده یکسر در آهن بدن به پیش اندرون سنجر پیلتن
(۳۵/۱۱۱۷/۲)

به تأثیر از صفت و لقب «پیلتن» برای رستم در شاهنامه، زجاجی این ترکیب را برای شخصیت های تاریخی منظومه اش به کار برده است.

خروش مغان:

دوم بار ضم ضم فغان برکشید به زاری خروش مغان برکشید
(۱۵/۲۵۸/۱)

به هر جا ز مردم برآمد فغان به گردون همی شد خروش مغان
(۳۶۹/۴۲۸/۱)

«خروش مغان/ مغانی» از ترکیبات ویژه شاهنامه است و ظاهراً مراد از آن فریاد و زاری به شیوه (مانند صدای) موبدان هنگام دعا و نیایش یا شاید سوگواری آن ها باشد. در تاریخ بخارا آمده است که قوآلان نوحه های مردم بخارا برای کشته شدن سیاوش را «گریستن مغان» می نامیدند (ر.ک. نرشخی، ۱۳۸۷: ۳۳) که این تعبیر مشابه «خروش مغان/ مغانی» است. نخستین شاهد استعمال آن در شاهنامه این بیت است:

خروش مغانی و چشمی پر آب ز هر دام و دد برده آرام و خواب
(۵۶۵/۱۲۴/۱)

دست کرده به کش:

به یک هفته بگرفت آن شهر خوش در آن جای شد دست کرده به کش
(۳۸۶/۵۷۵/۲)

«دست کرده به کش» به معنای «گذاشتن دست روی سینه یا زیر بغل» به نشانه تعظیم و احترام، از ترکیبات خاص فردوسی است (ر.ک. رواقی، ۱۳۹۰: ۱۰۴۲/۱-۱۰۴۱).

کشیده زهار:

گشاده جبین و کشیده زهار به شکل هیونی گسسته مهار
(۵۶/۳۹۵/۱)

«کشیده زهار» احتمالاً از این بیت شاهنامه استفاده شده است:

یکی رخس بودش به کردار گرگ کشیده زهار و بلند و سترگ
(۳۸۷/۵۱/۳)

این ترکیب به صورت «هخته زهار» هم آمده است (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۱۵۳۴/۹۸/۴؛ ۶۲۹/۲۱۱/۴) و ضبط و معنای آن محل بحث بوده است. طبق آخرین پیشنهاد، «کشیده/ هخته زهار» یعنی جانوری (اسب، شیر و گرگ) که شکمش بالا کشیده و افراشته باشد که دلیل و عامل چابکی آن حیوان است (برای این نظر و بررسی دیگر دیدگاه‌ها، ر.ک. خطیبی، ۱۳۸۸: ۱۵۲-۱۳۵).

کوتاه لنگ:

میان اندرون بود پنجاه خنگ قوی گردن و گرد و کوتاه لنگ
(۱۱۶/۹۵/۱)

«کوتاه لنگ» از ترکیبات شاهنامه ای زبان فارسی است و ظاهراً اولین و بیشترین کاربرد آن از سوی فردوسی بوده^{۱۹} و زجاجی نیز از او اقتباس کرده است. در عموم فرهنگ‌ها و شروح این ترکیب دارای دست و پای کوتاه معنا شده است ولی به نظر یکی از شاهنامه پژوهان، «کوتاه لنگ» به اسبی گفته می‌شود که هنگام راه رفتن گام‌هایش نزدیک به هم است و سوار را دچار تکان و آسیب نمی‌کند (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۷: ۳۰۵/۱).

گیلی سپر:

زره، جوشن و خود و گبر و تبر همان رُمح خطی و گیلی سپر
(۱۲۱/۹۵/۱)

وزان، ماهی و گاو شد پی سپر زمین گشت پر تیغ و گیلی سپر
(۱۲/۲۹۱/۱)

«گیلی سپر» به معنی سپر مرغوب فراهم آمده در گیلان یا ساخته شده از نمد (گیل) (ر.ک. انوری، ۱۳۸۲: ذیل «گیلی»)، نخست در شاهنامه و سپس در برخی متون دیگر استعمال شده است و احتمالاً زجاجی هم از شاهنامه گرفته است:

سیاوش سپر خواست گیلی چهار دو چوین دو از آهن آبدار
(۱۷۹۰/۳۲۳/۲)

نوش دارو:

علی گفت فرمان بانو برم ز فرمان او نوش دارو برم
(۲۶/۴۸۳/۲)

«نوش دارو» نخستین بار در داستان رستم و سهراب شاهنامه آمده و از آنجا در متون نظم و نثر متداول شده است. در شاهنامه این دارو در خزانه کاووس و درمان بخش زخم هاست و در آثار پس از شاهنامه - از جمله همایون نامه - هم غالباً با توجه به این مفهوم درمان بخشی مورد استفاده قرار گرفته است. در فرهنگ ها و شروح، معانی پادزهر، معجون مفرح قلب، معالج زخم های سخت، گیاهی به نام بلسان و داروی رویاننده گوشت برای آن نوشته شده است اما نگارنده بنا بر قراینی حدس می زند که نوش دارو احتمالاً گیاه یا نوشابه هوم درمان بخش دور دارنده مرگ مذکور در اوستا و سنت زرتشتی است (برای تفصیل، ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۸ ج: ۱۳۹-۱۲۱؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۹۴-۷۹۳).

۲-۳. بلاغت

از تأثرات بلاغی زجاجی از فردوسی به ویژه در حوزه صور خیال/ بیان، سه مشبّه به و چهار کنایه با احتمال بیشتری درخور ذکر است:
آذرگشسب:

چو خالد چنان دید بر کرد اسب	به میدان در آمد چو آذرگشسب
(۲۸/۷۳۴/۱)	
بمردی بسی خلق در پای اسب	که بودند ترکان چو آذرگشسب
(۴۲/۵۴۹/۲)	

«آذرگشسب» نام یکی از سه آتشکده معروف زرتشتیان است که در آذربایجان ساخته شده و ویژه سپاهیان بود. در شاهنامه در قالب تصویر «به کردار/ چو آذرگشسب» مجازاً در معنای «آتش» آن و مشبّه به تندی و تیزی و شتابناکی است^{۲۰} و در همایون نامه نیز از آن گرفته شده است.

چشم خروس:

دلش بود خرم به روی عروس	که آراسته بُد چو چشم خروس
(۱۴۰/۳۶۴/۱)	
ز قبحاق در بند و الان روس	بیاراسته همچو چشم خروس
(۱۳۶/۹۶۲/۲)	

مشبّه به «چشم خروس» که اولین بار در این بیت شاهنامه آمده است:

یکی پهن کشتی به سان عروس	بیاراسته همچو چشم خروس
(۱۰۰/۱۰/۱)	

از بحث انگیزترین تصویرهای فردوسی است که برای بیان زیبایی و آراستگی به کار رفته ولیکن دقیقاً دانسته نیست که کدام جنبه و ویژگی «چشم خروس» مورد نظر او بوده است. در عربی نیز «عین الدیک» مشبّه به یا نماد روشنی و صافی است و احتمال دارد «چشم خروس» ادب فارسی (در شاهنامه و متون دیگر) ترجمه آن باشد (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۳۷). اخیراً پیشنهاد شده که «خروس» در این ترکیب «خروس دشتی» یا «تذرو» است که چشمش زیبا و آراسته و سرخ است (ر.ک. احمدی دارانی و هراتیان، ۱۳۸۸: ۷۴-۵۵). در هر حال زجاجی این تصویر را از شاهنامه اخذ کرده است.

گرد:

برادرش فضل آن سرافراز مرد به جیحون گذر کرد مانند گرد

(۴۴/۳۸۱/۲)

«گرد» از پرکاربردترین مشبّه به های سرعت و چالاکی در شاهنامه و منظومه های پس از آن است (برای بعضی شواهد شاهنامه، ر.ک. رواقی، ۱۳۹۰: ۱۳۲/۱). در چنین مواردی به نظر ولف- که با تردید اظهار کرده ولی ریشه شناسی واژه آن را تأیید می کند- «گرد» به معنای «برق و آذرخش» است (ر.ک. ولف، ۱۳۷۷: ۶۹۲) نه به معنی معروف «غبار». «گرد» در این معنا از فارسی باستان *vadra** تحوّل یافته و معادل آن در اوستایی و سنسکریت به ترتیب *vazra-* و *vajra* است (در این باره، ر.ک. باقری، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۱۷).

و اما کنایات شاهنامه ای:

چاشت خوردن کسی پیش از شام خوردن بر او

از آن پیشتر کو خورد بر تو شام

برو چاشت خور ای امیر همام

(۲۶۹/۳۴۱/۲)

از آن پیشتر کو خورد بر تو شام

بخور بر عدو چاشت شو شادکام

(۷۱/۵۹۲/۲)

کنایه «چاشت خوردن کسی بر کس دیگر (دشمن) پیش از شام خوردن بر او» به معنای «پیشی گرفتن در انجام دادن کاری و مهلت ندادن به دیگری» تعبیری است که در زبان فارسی ظاهراً نخستین بار در شاهنامه به صورت «دست یاختن به جام در چاشت پیش از خوردن آن بر کسی در هنگام شام» در این بیت آمده است:

وگر نه خورند ای پسر بر تو شام

تو گر چاشت را دست یازی به جام

(۴۰۶/۱۱۵/۱)

این کنایه در ادب فارسی (از جمله شعر ناصر خسرو، سنایی، عثمان مختاری، قابوس نامه و کلیله و دمنه) شواهد کاربرد دارد (ر.ک. عنصرالمعالی، ۱۳۷۵: ۳۳۱؛ نصرالله منشی، ۱۳۷۳: ۹۶-۹۵) و شادروان استاد مینوی احتمال داده اند که شاید از عربی به فارسی راه یافته باشد (ر.ک. منشی، ۱۳۷۳: ۹۵). به دلیل توجه زجاجی به زبان و سبک فردوسی گمان این که او در این کاربرد از بیت شاهنامه تأثیر پذیرفته، محتمل و مقبول است.

چون موی از خمیر بیرون آمدن:

تو باش اندر این بوم و برزن امیر

برون کن ورا همچو موی از خمیر

(۲۰۴/۵۹/۱)

چو تیر از کمان و چو موی از خمیر

برون رفت از کافری آن امیر

(۶۴/۱۱۸/۱)

برون آرَدَم همچو موی از خمیر

گرم فضل یزدان شود دستگیر

۲۱(۲۱/۵۸۸/۲)

کنایه «چون موی از خمیر بیرون آمدن» به معنای «آسانی انجام گرفتن کاری» احتمالاً اولین بار در این بیت شاهنامه

به کار رفته است:

ز تاج بزرگی چو موی از خمیر برون آمدی مهترا چاره گیر
(۴۱۵/۸۱/۱)

این کنایه بعد از شاهنامه در متون دیگر هم دیده می‌شود (برای دیدن نمونه‌ها، ر.ک. انوری، ۱۳۸۳: ۱۵۳۰/۲؛ عفیفی، ۱۳۷۶: ۲۴۰۷/۳؛ میرزانی، ۱۳۷۸: ۷۵۰) که شاید برگرفته از آن باشد و در همایون نامه این تأثیر با احتمال بیشتری مطرح می‌شود.

خار شدن پرنیان بر تن کسی:

سر ملحدان زان خبردار گشت به تن بر ورا پرنیان خار گشت
(۴۲۶/۱۱۴۱/۲)

«خار شدن پرنیان بر تن کسی» به معنای «نهایت آزرده‌گی و رنج» احتمالاً از این بیت داستان رستم و اسفندیار گرفته شده است:

غمی شد ز گفتار او مادرش همه پرنیان خار شد بر برش
(۳۱/۲۹۴/۵)

گاو کسی زیر چرم بودن:

به یک جا بمیریم اولی تر است کنون گاو ما زیر چرم اندر است
(۸۷/۲۶۱/۱)

وگر خود شهادت مرا بهتر است کنون گاو ما زیر چرم اندر است
(۱۷۴/۱۰۲/۲)

«گاو کسی زیر (به) چرم بودن» در معنی «معلوم نبودن سرانجام کار او» از کنایات شاهنامه ای زبان فارسی است و فردوسی چند بار آن را به کار برده است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «گاو»). برای نمونه:

ز جنگ آشتی بی گمان بهتر است نگه کن که گاو تو به چرم اندر است
(۱۸۵۹/۲۱۸/۳)

۳-۳. مصراع‌ها و ابیات شاهنامه

زجاجی به سه صورت به مصراع‌ها و ابیات فردوسی توجه و از آنها استفاده کرده است. شیوه نخست، آوردن عین بیت شاهنامه در همایون نامه است که چهار بار با ذکر نام فردوسی است و جنبه تضمین دارد و یک بار نامی از او نبرده است:

۱. چنان نامور بی هنر چون بود که آموزگارش فریدون بود
(۳۱/۱۷/۱)

این بیت با ذکر صفت «طوسی نژاد» برای «فردوسی» تضمین شده و مصراع دومش در تصحیح خالقی مطلق «کش آموزگارش فریدون بود» است (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۷۵۵/۱۳۶/۱) اما ضبط همایون نامه در نسخه بدل‌ها هست.

۲. چو عیب تن خویش بیند کسی ز عیب کسان برنگویسد بسی
(۷۸/۲۲۸/۱)

این بیت با آوردن صفت «هنر پرور» برای فردوسی تضمین شده و ضبطش در چاپ خالقی مطلق و همکارانشان چنین است:

چو عیب تن خویش داند کسی ز عیب کسان برنخواند بسی
(۱۶/۵۲/۷)

۳. چو چشمه به بد زاران (؟) دریا بری به دیوانگی مانند آن داوری
(۴۴۴/۴۷۹/۲)

بیت از فردوسی است که بی اشاره به نام او آمده و ضبط درست مصراع نخستش «چو چشمه بر ژرف دریا بری» (فردوسی، ۱۳۸۶، ب: ۱۴۳۶/۱۹۲/۳) است که باید بر اساس آن مصراع همایون نامه را هم تصحیح کرد.

۴. به بینندگان آفریننده را نینیی مرنجان دو بیننده را
(۷۰/۱۰۵۷/۲)

با اشاره به «فردوسی نامبردار» در بیت پیش از آن، تضمین شده و خود بیت از دیباچه شاهنامه است (ر.ک. ۵/۳/۱).

۵. به رنج اندر است ای خردمند گنج نیابد کسی گنج نابرده رنج
(۶۶/۱۰۸۹/۲)

زجاجی این بیت را با مصراع «چه خوش گفت فردوسی نامور» از حکیم توس تضمین کرده و در جای دیگر نیز باز با تصریح به «چه خوش گفت فردوسی سحرسنج» (۲۸/۳۵۰/۱) مصراع دوم آن را نقل کرده است. این بیت در مرصاد العباد هم هست و مصحح متن آن را از فردوسی دانسته اند (ر.ک. نجم رازی، ۱۳۷۴: ۶۶۹ و ۵۴۲). پیش از آن در امثال و حکم دهخدا نیز بیت به نام فردوسی آمده است (ر.ک. دهخدا، ۱۳۸۶: ۴۲۷/۱) اما نگارنده با جستجو در کشف الابیات چاپ های بروخیم (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶، ج)، دبیرسیاقی (ر.ک: دبیرسیاقی، ۱۳۷۸) و مسکو (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۵) و نیز نرم افزار دُرَج ۴ این بیت را در شاهنامه نیافت. به استناد همایون نامه می توان گفت که در سده هفتم بیت مورد بحث از فردوسی دانسته می شده است.

روش دوم زجاجی برای استفاده از شاهنامه، نقل عین بعضی مصراع های فردوسی در ابیات خویش است. در این موارد غیر از یک نمونه (مصراع «نیابد کسی گنج نابرده رنج» که اشاره شد) او به نام فردوسی اشاره نکرده و احتمالاً مصراع های شاهنامه به دلیل انس ذهن و زبان او با سخن فردوسی به صورت ناخودآگاه بر قلمش آمده و جزو ابیات او ثبت شده است بی این که قصد وی سرقت یا احیاناً تضمین بوده باشد. در این بخش ابتدا بیت یا ابیات همایون نامه - با مشخص کردن مصراع مورد نظر - و سپس بیت شاهنامه آورده می شود:

۱. زجاجی:

به درگاه پرویز کن روی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
(۲۶۲/۸۳/۱)

در این تیغ بنگر بین روی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
(۱۷۴/۶۷۷/۲)

فردوسی:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
(۲۴۸/۱۳۷/۲)

۲. زجاجی:

چو شیری که گم کرده باشد شکار بداندیش پنهان بشد آشکار

(۱۴۸/۹۷/۱)

علی کرد آهنگ هفتم حصار چو شیری که گم کرده باشد شکار

(۱۲۴/۶۸۲/۱)

فردوسی:

بر آن گونه شد گیو در کارزار چو شیری که گم کرده باشد شکار

(۸۵/۱۰۹/۲)

۳. زجاجی:

چنان دید روشن روانش به خواب که تیره شدی نیمه آفتاب

(۷/۲۵۳/۱)

فردوسی:

چنان دید روشن روانش به خواب که رخشنده شمعی برآمد ز آب

(۶۹۷/۱۴۹/۳)

۴. زجاجی:

وزان روی بوجهل برسان دیو بریده دل از ترس کیهان خدیو

(۷۶/۲۹۴/۱)

فردوسی:

خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

(۲۱۲/۶۸/۱)

۵. زجاجی:

زدم بر زمیانش چو یک شاخ بید بدان سان که از عمر شد نا امید

(۸۶/۳۰۳/۱)

فردوسی:

گرفتم کمرگاه دیو سپید زدم بر زمین همچو یک شاخ بید

(۱۲۲۱/۳۹۵/۵)

ضبط همایون نامه در نسخه بدل های مصراع دوم شاهنامه هست.

۶. زجاجی:

مرا خاکسار دو گیتی مکن که از تو نخواهم شنید این سخن

(۱۰۲/۳۱۴/۱)

فردوسی:

مرا خاکسار دو گیتی مکن از این مهربان مام بشنو سخن

(۱۷۸/۳۰۷/۵)

۷. زجاجی:

میان را به زَنار خونین بست (۱۳۷/۳۸۲/۱)	زنان جمله گیسو بریدند پست
به زَنار خونین میان را بیست (۱۲۹/۶۸۸/۲)	از آن خواب در کارش آمد شکست
میان را به زَنار خونین بیست (۲۰/۱۱۳۸/۲)	از آن مرگ محمود را دل بَخست

فردوسی:

فگند آتش اندر سرای نشست (۵۵۰/۱۲۳/۱)	میان را به زَنار خونین بست
--	----------------------------

۸. زجاجی:

به من بر بیخشايد از راه مهر (۳۷۲/۵۹۴/۱)	خداوند کیوان و گردان سپهر
--	---------------------------

فردوسی:

فروزنده ماه و ناهید و مهر (۳/۳/۱)	خداوند کیوان و گردان سپهر
--------------------------------------	---------------------------

۹. زجاجی:

جهان چیست یکسر فسون و فریب (۳/۷۷۹/۱)	بدانست کامد به تنگی نشیب
---	--------------------------

فردوسی:

زمانه بگیرد وُریب و فریب (۳۵۳۳/۳۷۵/۷)	بدانست کامد به تنگی نشیب
--	--------------------------

۱۰. زجاجی:

به من بر کنون جای بخشایش است (۳۳۲/۸۲۰/۱)	جهان را ز تو زیب و آرایش است
---	------------------------------

فردوسی:

سپاه اندر آوردن آرایش است (۱۶۹۶/۲۰۸/۳)	به من بر کنون جای بخشایش است
---	------------------------------

۱۱. زجاجی:

به گردن برآورد گرز گران (۱۹/۲۱۶/۲)	بزد بر سپاه یزید از کران
به گردن برآورد گرز گران (۶/۵۴۳/۲)	بر او جمع شد لشکر بی کران

فردوسی:

چو رستم ورا دیدد بفشارد ران
به گردن برآورد گرز گران
(۳۷/۳۴۸/۱)

۱۲. زجاجی:

اگر زندگانی بود دیرباز
مرا این نگیرند هیچ از تو باز
(۸۷/۴۱۳/۲)

فردوسی:

اگر زندگانی بود دیرباز
بر این دیر خرم بمانم دراز
(۱۰/۲۰۲/۲)

۱۳. زجاجی:

برادر پسر بُد ورا کودکی
که از ماه پیدا نبود اندکی
(۴۵/۸۶۱/۲)

فردوسی:

پسر زاد جفت تو در شب یکی
که از ماه پیدا نبود اندکی
(۱۷۹/۶۶/۷)

۱۴. زجاجی:

برآور یکی قصر عالی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
(۱۹۶/۱۲۲۵/۲)

فردوسی:

پی افگندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
(۶۷/۱۷۳/۴)

نهایتاً (روش سوم) این که گاهی زجاجی به تقلید و تأثیر از بعضی بیت‌ها یا مصراع‌های شاهنامه، ابیات و مصراع‌هایی همانند آنها سروده است که نمونه‌هایی را می‌آوریم.

۱. زجاجی:

سرانجام بر شامیان بُد شکست
گرفتند و کشتند و خستند و بست
(۱۸۴/۵۸/۱)

زدند و گرفتند و بستند و خست
به گرز و سنان و به پا و به دست
۲۲(۶/۲۹۶/۱)

همی کشت و می خست و می بست میر
به گرز و کمند و به شمشیر و تیر
(۱/۴۱۳/۱)

مصراع دوم بیت نخست و دو بیت دیگر احتمالاً از این دو بیت الحاقی اما مشهور به نام فردوسی تأثیر پذیرفته است:

به روز نبرد آن یل ارجمند
به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و درید و شکست و بیست

یلان را سر و سینه و پا و دست

۲. زجاجی:

چو خورشید زد پنجه بر پشت شیر

شب تیره را سر، نگون شد به زیر

(۲۴۲/۱۰۰/۱)

مصراع اول از مصراع نخست این بیت شاهنامه اقتباس شده است:

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو

ز هامون بر آمد خروش چکاو

(۱۰۰/۱۷۰/۳)

۳. زجاجی:

من این نعل فرخ گرفتم به فال

سر مکیان زین شود پایمال

(۱۹۹/۱۸۰/۱)

فردوسی:

من این نامه فرخ گرفتم به فال

همی رنج بردم به بسیار سال

(۱۰۴۷/۱۷۶/۵)

۴. زجاجی:

ندانند که بلبل چه گوید همی

وزان ناله کردن چه گوید همی

(۵/۲۱۹/۱)

فردوسی:

که داند که بلبل چه گوید همی؟

به زیر گل اندر چه موید همی؟

(۱۳/۲۹۲/۵)

۵. زجاجی:

سرش را به زخمی ز تن دور کرد

روانش بر دیو مزدور کرد

(۳۳/۳۳۷/۱)

اگر معتز از مهتری دور شد

دل او بر دیو مزدور شد

(۷۸/۷۵۵/۲)

فردوسی:

ز من بخت شاه خرد دور کرد

روانم بر دیو مزدور کرد

(۴۱۸/۳۲۳/۶)

۶. زجاجی:

شبی هست چون قیر و گیتی سیاه

نه بهرام پیدا نه تابنده ماه

(۱۷۹/۳۶۵/۱)

شبی بود چون روی زنگی سیاه

بیرید مهتر دو فرسنگ راه

(۲۲۵/۴۲/۲)

فردوسی:

شبی چون شبه روی شسته به قیر / نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
(۱/۳۰۳/۳)

۷. زجاجی:

خزان آمد امروز و باد بزان / مرا نیست در خانه برگ خزان
نه هیزم نه گندم نه انگور و سیب / وزین است کارم سر اندر نشیب
گرم فضل صاحب شود پایمرد / نماند تهی خانه و جای مرد
(۸۴-۸۶/۳۷۶/۱)

از این سه بیت فردوسی در دو جای مختلف شاهنامه تقلید شده است:

تگرگ آمد امسال بر سان مرگ / مرا مرگ بهتر بدی از تگرگ
در هیزم و گندم و گوسپند / بیست این برآورده چرخ بلند
(۷۴۰-۷۴۱ / ۴۷۳-۴۷۴/۸)
همه کارها را سر اندر نشیب / مگر دست گیرد خیی قتیب
(۶/۴۱۵/۶)

۸. زجاجی:

گرفتش به چپ گردن و راست پای / به یک دست برداشت او را ز جای
(۱۳۸/۳۹۸/۱)

فردوسی:

گرفتش به چپ گردن و راست ران / خم آورد پشت هیون گران
(۸۰۹/۵۲/۴)

۹. زجاجی:

تو را ایزد این زور و مردی که داد / توانایی و دانش و دین و داد
(۱۸/۴۵۷/۱)

فردوسی:

تو را ایزد این فر و برزت نداد / نیاری ز گرگین میلاد یاد؟
(۲۵۴/۲۱/۸)

۱۰. زجاجی:

مرا گر بود زندگانی دراز / پردازم این نامه دنسواز
اگر روز و گر روزگاری بود / زمن در جهان یادگاری بود
(۲۱-۲۲/۵۰۱/۱)

فردوسی:

اگر زندگانی بود دیرباز / بر این دیر خرم بمانم دراز

که بارد همی بار او بر چمن
(۱۰-۱۱/۲۰۲/۲)

نمانی به پروردن آورد سر
نماند ورا زنده و تن درست
(۱۸۴-۱۸۶/۵۶۸/۱)

شود تیز دندان و گردد دلیر
نخست اندر آید به پروردگار
(۱۵۱۱-۱۵۱۲/۴۲۴/۵)

پدیدار کرد اندر او خوب و زشت
(۱۵۵/۸۵۱/۱)

پدید آورید اندر او زشت و خوب
(۶۱۷/۴۵/۶)

چنین است این خلق را سرنیشت
(۲۳۶/۹۵۹/۱)

خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
(۴۵۵/۲۲۵/۶)

نماند اندرون زنده یک جانور
(۲۴۸/۴۳/۱)

به یک زخم شد کشته چون نره شیر
(۵۳/۳۴۹/۱)

بدان تا برآری از این کار دست
(۸۱۳/۷۶/۲)

یکی میوه داری بماند ز من

۱۱. زجاجی:

اگر پروری بچّه شیر نر
چو سر برکشد اندر آید نخست

فردوسی:

که گر پروری بچّه نره شیر
چو سر برکشد زود جوید شکار

۱۲. زجاجی:

هم اندر زمان عهدنامه نبشت

فردوسی:

دبیر خردمند بنیشت خوب

۱۳. زجاجی:

نهالی ز خاک است و بالین ز خشت

فردوسی:

نهالی همه خاک دارند و خشت

۱۴. زجاجی:

هزار و صد و شصت ببرد سر

فردوسی:

هزار و صد و شصت گرد دلیر

۱۵. زجاجی:

دو دستت بربدن سزاوار هست

فردوسی:

بریدن دو دستم سزاوار هست
جز از خاک تیره مبادم نشست
(۹۵۵/۱۹۳/۲)

۱۶. زجاجی:

که بودش ز عبدالمطلب نسب
سپهر عجم آفتاب عرب
(۱۴۲/۱۴۲/۲)

امام جهانم به اصل و نسب
سپهر عجم آفتاب عرب
(۷۲/۷۵۵/۲)

فردوسی:

همش رای و هم دانش و هم نسب
چراغ عجم آفتاب عرب
(۸۹۲/۴۸۷/۸)

۱۷. زجاجی:

ز ره برکشیدند هر دو سپاه
برآمد یکی باد و گرد سیاه
(۳۶/۲۱۷/۲)

فردوسی:

برآمد یکی باد و ابری سیاه
همی تیر بارید از او بر سپاه
(۸۳۹/۵۳۴/۷)

۱۸. زجاجی:

خلیفه چو بازی از آن گونه دید
جهان در کف دیو وارونه دید
(۱۶۵/۲۹۵/۲)

چو راز سپهری دگرگونه بود
جهان در کف دیو وارونه بود
(۹۳/۹۳۴/۲)

فردوسی:

چو رستم به گفتار او بنگرید
هوا در کف دیو وارونه دید
(۶۴/۲۹۲/۲)

۱۹. زجاجی:

میازار کس را که آزار و درد
نیاید به گیتی ز آزاد مرد
(۱۸۱/۵۹۶/۲)

فردوسی:

میازار کس را که آزاد مرد
سر اندر نیارد به آزار و درد
(۹۰۹/۳۶۸/۵)

۲۰. زجاجی:

بدین جای هم دار و هم منبر است
(۶۰/۷۰۵/۲)

گر او باز گردد سخن دیگر است

فردوسی:

رُوشنِ جهان زیر تیغ اندر است
(۷۰۷/۱۷۴/۴)

بر این دشت هم دار و هم منبر است

۲۱. زجاجی:

که از باد نامد بر او بر نهیب
(۱۴۸/۸۷۸/۲)

همی داشت او را چو یک تازه سیب

فردوسی:

که از باد نامد به من بر نهیب
(۱۵۱/۱۵/۱)

همی داشتم چون یکی تازه سیب

۲۲. زجاجی:

چو بر آتش تیز بریان شدم
(۱۱۲/۹۴۸/۲)

ز تنهایی آن لحظه گریان شدم

فردوسی:

چو بر آتش مهر بریان شدند
(۴۰۴/۳۵۵/۸)

نگهبان که بودند گریان شدند

۲۳. زجاجی:

زمین شد ز گرد سواران سیاه
(۱۶۲/۹۵۰/۲)

کمین برگشادند توران سپاه

فردوسی:

نگشستند سیر اندر آوردگاه
(۶۳۲/۲۱۱/۴)

زمین شد ز خون سواران سیاه

۲۴. زجاجی:

تو گفستی که دیلم به گیتی نبود
(۲۴۴/۱۰۶۳/۲)

زمانه برآورد از آن دوده دود

فردوسی:

تو گفستی که بهرام هرگز نبود
(۱۲۰۰/۹۹/۳)

درِ دخمه را کرد سرخ و کبود

۲۵. زجاجی:

سرانجام بالین ز خشت است و خاک
(۲۵۶/۱۱۳۲/۲)

مرو زین جهان جز که با جان پاک

فردوسی:

سرانجام بستر ز خشت است و خاک وگر سوخته گردد اندر مغاک
(۲۹۳۳/۳۲۵/۷)

۲۶. زجاجی:

چو آتش فتادند در خشک نی به قهر و به قوت گرفتند پی
(۵/۱۲۱۸/۲)

فردوسی:

برفتند یکسر به فرمان کی چو آتش که برخیزد از خشک نی
(۶۰۸/۴۵/۲)

۲۷. زجاجی:

هنوز آمدی از لبش بوی شیر نبد لایق تخت و تاج و سریر
(۴۰۶/۱۳۱۵/۲)

فردوسی:

هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش
(۱۲۸/۱۲۸/۲)

نتیجه

همایون نامه زجاجی منظومه دینی - تاریخی بلندی (حدود شصت هزار بیت) است که با بررسی های بیشتر و دقیق تر شاید باز بتوان نمونه های دیگری از انواع توجهات آن به فردوسی و شاهنامه را یافت ولی آنچه از تحلیل و مرور موارد مذکور در این مقاله بر می آید این است که ادبا و علمای پس از فردوسی به ویژه سرایندگان منظومه های پیرو شاهنامه هر اندازه هم که با دیدگاه عقیدتی یا عقلانی به نقد یا رد موضوع پیش از اسلام داستان های حماسه ملی ایران پرداخته اند، صرف نظر از یکی دو استثنای اندک شمار هرگز نتوانسته اند هنر سخنوری فردوسی و مقام ادبی شاهنامه را انکار کنند و مستقیم یا غیر مستقیم، خودآگاه یا ناخودآگاه و آشکار یا پنهان از تأثیر و تقلید ویژگی های واژگانی، نحوی، بلاغی و حتی مصراع ها و ابیات و الگوها و بن مایه های داستانی آن دور بمانند. نکته مهم و سودمند در این گونه تأثرات و تقلیدها برای پژوهش های شاهنامه شناختی این می تواند باشد که گاهی استفاده از برخی لغات، ترکیبات و تصاویر نادر، دشوار و مهم شاهنامه در این آثار شاید بتواند با افزودن بر شواهد کاربرد این موارد در روشن شدن مفهوم آن نکته یا حداقل بیشتر شدن گواهی های آن در حوزه زبان یا بلاغت فارسی مفید باشد؛ کما این که نمونه هایی مانند چشم خروس، خروش مغان، کشیده زهار و کوتاه لنگ در همایون نامه از این دسته است. ویژگی دیگر منظومه زجاجی - در مقایسه با اغلب منظومه های پیرو شاهنامه - گزارش کوتاهی است که در آن از تاریخ ملی پیش از اسلام ایران عرضه شده است و چنان که در متن مقاله بحث شد برخی اشارات و نکات داستانی آن در زمینه مسائل حماسی - اساطیری منفرد و تازه است.

پی نوشتها

۱. برای نمونه به ترتیب تاریخی، ر.ک. افشار، ایرج. (۱۳۸۰). تازه ها و پاره های ایران شناسی (۴۶). بخارا. ش ۴۲: ۱۳۶ - ۱۳۵.

نصیری، محمدرضا. (۱۳۸۴). اثر آفرینان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ج ۱۵۴/۳؛ کیهانی، جعفر شجاع. (۱۳۸۵). «همایون نامه». نامه فرهنگستان. دوره ۸. ش ۱: ۲۰۸-۲۰۷ (پیاپی ۲۹)؛ آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۲) «همایون نامه منظومه ای دینی- تاریخی و پیرو شاهنامه از سده هفتم». کتاب ماه ادبیات. سال ۱۶. ش ۱۰. (پیاپی ۷۶): ۶۷-۵۵.

۲. قید «ظاهراً» به این دلیل است که در متن مصحح این اثر بیت شمار ابیات متوالی نیست و شمار دقیق آن ها معلوم نمی شود.
۳. در ارجاع به همایون نامه اعداد به ترتیب از راست شماره جلد (نیمه نخست چاپ ۱۳۹۰ و نیمه دوم چاپ ۱۳۸۳)، صفحه و بیت است.

۴. نیز، ر.ک. ربیع، ۱۳۸۹: ۳۰۳ / ۶۷۵۹-۶۷۵۸.

۵. مثلاً محمدعلی طوسی سراینده شاهنامه نادری گفته است:

کلامش خرد وحی انگاشتی	به تعظیمش از جای برخاستی
اگر قصه رستم داستان	نمی بود یا مدح زرتشتیان
	(طوسی، ۱۳۳۹: ۳۳۳/۱۵-۳۳۲)

۶. در آغاز داستان اکوان دیو هم می خوانیم:

خردمند کاین داستان بشنود	به دانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری	شوی رام و کوتاه شود داوری
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۱۸/۲۸۹/۳-۱۷)

۷. و نیز، ر.ک. ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۹۷-۲۹۶.

۸. این بیت در تصحیح خالقی مطلق آمده (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ب. ۱۲۴۹/۱۸۱/۳) و در قافیه مصراع نخست به جای «چهر»، «مهر» ضبط شده است.

۹. تقریباً مشابه این بیت در چاپ سنگی سام نامه- که البته منظومه ای متأخر و سروده شده بعد از همایون نامه است- دیده می شود:

از این پرده نیلگون سرنگون	ندانم دگر ره چه آید برون
	(سام نامه، ۱۳۸۶: ۲۵۶)

این بیت در تصحیح منقح و جدید سام نامه نیست.

۱۰. در این تصویرسازی، زجاجی دقیقاً به جزئیات داستان کشته شدن زرسپ/ زرسب در شاهنامه توجه داشته است زیرا در شاهنامه فرزند توس به زخم تیر فرود از اسب به زیر می افتد و کشته می شود. ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۲۸۲/۴۴/۳-۲۸۰.

۱۱. برای نمونه های دیگر، ر.ک. ۲۵۱/۸۲۶/۲؛ ۸۸/۸۶۸/۲؛ ۱/۱۲۷۵/۲.

۱۲. برای موارد دیگر، ر.ک. ۱۱۳/۳۸۹/۱؛ ۱۴۶/۷۳۹/۱؛ ۲۰۵/۷۷۰/۱؛ ۲۳۱/۱۱۵/۲-۲۲۹.

۱۳. مثلاً:

نباید نرم کردن گردن از بهر درم کس را	نشته است این سخن در پندنامه سام را نیرم
	(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۸۳)

دانی که چه گفت زال با رستم گرد	دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
	(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۲)

۱۴. اگر چند فردوسی بی نظیر	ابوالقاسم آن نامدار خطیر
----------------------------	--------------------------

از این پادشاهان سخن گفته بود
کسی خوبتر زان نگوید سخن
ولیکن مرا این ضرورت فتاد
۱۵. در ایام دارا بشوید حال

به الماس معنی گهر سفته بود
از او نشد اخبارهای کهن
که آوردم از کار شاهان به یاد
(۲۴۹-۲۵۲/۹۶۶/۲)

برون شد ز گیتی جهان دیده زال
(مجمعل التواریخ، ۱۳۸۳: ۹۲).

این بیت در تصحیح موجود از بهمن نامه نیست.

۱۶. و نیز، ر.ک. ۸۴۹-۸۴۸/۸۱-۷۹

۱۷. برای نمونه رستم درباره کاووس تصریح می کند:

کجا راز یزدان همی باز جُست
همی خواست دید اختران را درست
(۸۹۳/۳۶۷/۵)

۱۸. و نیز، ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶ ب: ۱۵۴۲/۴۲۷/۵-۱۵۴۰؛ ۱۵۶۷/۴۲۹/۵ و ۱۵۹۷/۴۳۱/۵-۱۵۹۴

۱۹. مثلاً:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ
برش چون بر شیر و کوتاه لنگ
(۹۷/۳۳۵/۱)

برای دیدن نمونه های دیگر، ر.ک. رواقی، ۱۳۹۰: ۱۸۱۷/۲

۲۰. برای نمونه:

سواری به کردار آذرگشسپ
ز کاول سوی سام شد بر سه اسپ
(۶۴۳/۲۰۷/۱)

۲۱. این کنایه حداقل پنج بار دیگر نیز در همایون نامه آمده است.

۲۲. این بیت عیناً در نیمه دوم همایون نامه (۳۲۷/۵۷/۲) هم تکرار شده است.

منابع

- ۱- آقا بزرگ، الشیخ محمدحسن. (۱۴۰۳). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. بیروت: دار الاضواء.
- ۲- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۶). *بن مایه اساطیری رویدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب پارسی*. نارسیده ترنج (۹۷-۱۲۸). اصفهان: نقش مانا.
- ۳- ----- (۱۳۸۷). *پرسشی درباره ضبط و معنای بیتی از شاهنامه*. گزارش میراث. دوره ۲. سال ۳. ش ۳۰-۲۹: ۵-۷.
- ۴- ----- (۱۳۸۸ الف). *نکته هایی از روایات پایان کار ضحاک*. کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی. سال ۱۰. ش ۹-۴۸: ۱۸.
- ۵- ----- (۱۳۸۸ ب). *ترنج بویا و به زرین (تأملی بر یک آیین ایرانی در شاهنامه)*. از اسطوره تا حماسه (۲۰۹-۲۲۱) تهران: سخن.

- ۶- ----- (۱۳۸۸ ج). نوش دارو چیست؟ از اسطوره تا حماسه. (۱۳۹-۱۲۱). تهران: سخن.
- ۷- ----- (۱۳۹۰). دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه). تهران: سخن.
- ۸- ----- (۱۳۹۲). همایون نامه منظومه ای دینی - تاریخی و پیرو شاهنامه از سده هفتم. کتاب ماه ادبیات، سال ۱۶. ش ۱۰ (پیاپی ۷۶): ۵۵-۶۷.
- ۹- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۵). دفتر عقل و آیت عشق. تهران: طرح نو.
- ۱۰- ابریشمی، محمدحسین. (۱۳۸۲). پژوهشی در باب القاب تهمورث (زیناوند، دیبوند، دیباوند، زیباوند). نامه فرهنگستان. دوره ۶. ش ۱. (پیاپی ۲۱): ۲۰۵-۱۹۳. دوره ششم، شماره اول (پیاپی ۲۱)، تیر، ص ۱۹۳-۲۰۵.
- ۱۱- ابن بلخی. (۱۳۸۵). فارس نامه. تصحیح گای لیسترانج و رینولد الن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- ۱۲- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱). الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد تهران: اساطیر و مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها.
- ۱۳- احمدی دارانی، علی اکبر و هراتیان، اکرم. (۱۳۸۸). چشم خروس. پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی (گوهر گویا). سال ۳. ش ۱ (پیاپی ۹): ۵۵-۷۴.
- ۱۴- استوری، چالز آمبروز. (۱۳۶۲). ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری. ترجمه یو. ا. گل مترجمان فارسی: یحیی آرین پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز. تحریر احمد منزوی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۵- اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۶۷). تاریخ پیامبران و شاهان. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیر کبیر.
- ۱۶- انجوی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی نامه. تهران: علمی.
- ۱۷- انوری، حسن. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن تهران: سخن.
- ۱۹- ایرانشاه بن ابی الخیر. (۱۳۷۰). بهمن نامه، ویراسته رحیم عقیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۰- ایرانشان بن ابی الخیر. (۱۳۷۷). کوش نامه. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- ۲۱- باقری، مهری. (۱۳۸۹). گرز، گرز، گرد، بیر: تحوّل چندگانه یک واژه در زبان فارسی. سایه روشن (۱۳۰-۱۱۷). تهران: قطره.
- ۲۲- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۰). عقل سرخ. تهران: سخن.
- ۲۳- پیرنیا، علی. (۱۳۷۵). اثری نویافته از حکیم زجاجی. نامه فرهنگستان، سال ۲. ش ۳ (پیاپی ۷): ۸۰-۶۵.
- ۲۴- ثعالبی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر). ترجمه: سید محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۲۵- جوینی، عطا ملک. (۱۳۸۸). تاریخ جهانگشای جوینی. تصحیح حبیب الله عباسی و ایرج مهرکی. تهران: زوار.
- ۲۶- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۳۱). تاریخ منظوم زجاجی. یغما، ش ۵۷: ۵۵۹-۵۵۴.
- ۲۷- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). بادپایان هخته زهار. جشن نامه استاد عبدالمحمد آیتی. (۱۳۵-۱۳۵). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۸- خیام پور، عبدالرسول. (۱۳۶۸). فرهنگ سخنوران. تهران: طلایه.

- ۲۹- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۷۸). کشف الابیات شاهنامه. تهران: مدبر.
- ۳۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- . (۱۳۸۶). امثال و حکم. تهران: امیر کبیر.
- ۳۲- نجم رازی. (۱۳۷۴). مرصادالعباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۳- ربیع. (۱۳۸۹). علی نامه. تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی. تهران: میراث مکتوب.
- ۳۴- رستم نامه. (۱۳۸۷). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: میراث مکتوب.
- ۳۵- رواقی، علی. (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. تهران: فرهنگستان هنر.
- ۳۶- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۲). سرچشمه های فردوسی شناسی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳۷- زجاجی. (۱۳۸۳). همایون نامه تصحیح علی پیرنیا تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. نیمه دوم.
- ۳۸- ----- (۱۳۹۰). همایون نامه تصحیح علی پیرنیا. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۳۹- سام نامه. (۱۳۸۶). به کوشش میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- ۴۰- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۸۴). گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۴۱- شهردان بن ابی الخیر. (۱۳۶۲). نزهت نامه. تصحیح فرهنگ جهان پور. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴۲- شیرانی، حافظ محمود خان. (۱۳۷۴). فردوسی شاعر جاودانه ایران. در شناخت فردوسی. (۵۶-۲۱). ترجمه شاهد چوهدری. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۳- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیری- حماسی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴۴- طوسی، محمدعلی. (۱۳۳۹). شاهنامه نادری. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۴۵- طومار کهن شاهنامه. (۱۳۷۴). به کوشش جمشید صداقت نژاد تهران: دنیای کتاب.
- ۴۶- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۶). فرهنگنامه کنایه. تهران: سروش.
- ۴۷- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۵). قابوس نامه. غلامحسین یوسفی. تهران: امیرکبیر.
- ۴۸- غفاری، سید محمد خالد. (۱۳۸۶). فردوسی و معیار اعتزال او. فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء. سال ۱۷-۱۶. ش ۶۱-۶۲: ۲۰۵-۲۲۸.
- ۴۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو). به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: روزنه.
- ۵۰- ----- (۱۳۸۶ الف). شاهنامه. تصحیح و توضیح کاظم برگ نیسی. تهران: فکر روز.
- ۵۱- ----- (۱۳۸۶ ب). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۵۲- ----- (۱۳۸۶ ج). شاهنامه. تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و سعید نفیسی (چاپ بروخیم). به اهتمام بهمن خلیفه. تهران: طلایه.
- ۵۳- ----- (۱۳۸۷). شاهنامه. ویرایش فریدون جنیدی. تهران: بلخ.

- ۵۴- قزوینی، محمد. (۱۳۶۲). مقدمه قدیم شاهنامه. هزاره فردوسی. (۱۷۶-۱۵۱). تهران: دنیای کتاب.
- ۵۵- قمی، حسن بن محمد. (۱۳۶۱). تاریخ قم. ترجمه حسن بن علی قمی. تصحیح سید جلال الدین طهرانی. تهران: توس.
- ۵۶- کریمان، حسین. (۱۳۸۱). سامرا. دایره المعارف تشیع (۲۳-۳۵/۹). تهران: نشر شهید سعید محبی.
- ۵۷- مجمل التواریخ و القصص. (۱۳۸۳). تصحیح ملک الشعرا بهار. تهران: دنیای کتاب.
- ۵۸- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). اسطوره زال. تهران: آگه.
- ۵۹- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۷). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶۰- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- ۶۱- منزوی، احمد. (۱۳۵۳). فهرست نسخه های خطی. تهران: موسسه منطقه ای و فرهنگی.
- ۶۲- مولایی، چنگیز. (۱۳۹۰). طهمورث. فردوسی و شاهنامه سرایی. (۳۲۵-۳۳۵). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۶۳- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). مذهب فردوسی. حاصل اوقات. (۵۹۹-۵۵۷). به اهتمام سید علی محمد سجادی. تهران: سروش.
- ۶۴- میرخواند. (۱۳۸۰). روضه الصفا. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- ۶۵- میرزا نیا، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگنامه کنایه. تهران: امیر کبیر.
- ۶۶- میر عابدینی، سید ابوطالب؛ صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیری- حماسی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶۷- ناصر خسرو. (۱۳۷۸). دیوان. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۸- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۸۷). تاریخ بخارا ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.
- ۶۹- نصرالله منشی. (۱۳۷۳). کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیر کبیر.
- ۷۰- نظامی عروضی. (۱۳۸۳). چهار مقاله. تصحیح محمد قزوینی، تصحیح مجدد محمد معین، تهران: جامی.
- ۷۱- نوری اژدری. (۱۳۸۱). غازان نامه. به کوشش محمود مدبری. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ۷۲- ولف، فریتس. (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. تهران: اساطیر.
- ۷۳- یاقوت حموی، ابو عبدالله. (۱۹۶۵). معجم البلدان. تهران: اسدی.
- ۷۴- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷۵- ----- (۱۳۸۷). البلدان. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷۶- درج ۴ (نرم افزار). (۱۳۹۰). تهران: موسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.

